

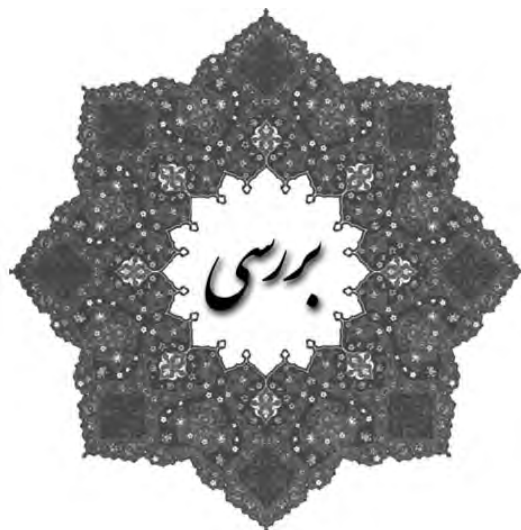
داستان‌سرایی قائل نشده‌اند.

یکی از تفاوت‌های شعر و غیر شعر این است که گوینده شعر مُجاز است به منظور هرچه جذاب‌تر کردن سخن خود از عالم واقعیات فاصله بگیرد و گاه از کاهی کوهی بسازد. او در درجه اول نه تاریخ‌نویس که داستان‌سراست. گو اینکه ممکن است حاصل کلام او دروغ یا چیزی نزدیک به دروغ از آب درآید، ولی باز، علی‌الرسم، دروغ خوانده نمی‌شود. استاد گنجه خود توصیه می‌کند که

در شعر مپیچ و در فن او

چون اکذب اوست احسن او

در عالم واقعیات حکمت و فرزانیگی معمولاً با کوه‌کنی و سنگ‌تراشی جور در نمی‌آید، اما در شعر نظامی، فرهاد سنگ‌تراش می‌شود مهندس فرزانه.



جوی شیر «شیرین»

مجدالدین کیوانی

مقاله دلنشین «فرهاد، استاد مهندس ایران و صنعت شیرسانی» در گزارش میراث (شماره ۲۳ و ۲۴، مرداد و شهریور ۸۷) هم در اینجانب احساس مباهات نسبت به گذشته درخشان ایران باستان آفرید هم ذهنم را مشغول چند نکته کرد که در زیر به عرض می‌رسانم:

۱. نخست به تفاوت میان ذهنهای علمی و ذهنهای خوگرفته به تخیل و رؤیاپروری اندیشیدم: ذهنهایی که همه چیز را به محک ملاکهای منطق می‌سنجند از یک سو، و ذهنهای غیرعلمی که توسن فکر به دست تخیل می‌سپارند و واقعیات علمی را فرومی‌گذارند از سوی دیگر. نیاز به گفتن ندارد که در حوزه شعر و ادب، برخلاف قلمرو علم، لزوماً دو و دو برابر چهار نیست. ذهن علمی اگر توانست ادعایی یا روایتی را با ضوابط علمی منطبق کند آن را می‌پذیرد، ولی چنانچه با احکام علمی نخواند آن را رد می‌کند. چنانچه آن ادعا و روایت مورد علاقه او باشد و دلش بخواهد که آن درست باشد، باز تلاش می‌کند دلایل علمی برای مطلوب خود پیدا کند یا بترشد. استاد تاجبخش به استناد آنچه، به خصوص در روایت منظوم نظامی آمده، به این نتیجه رسیده‌اند که فرهاد کوهکن — که در متون ادبی و قصه‌ها از او تعبیر «فرهاد سنگ‌تراش» هم کرده‌اند — «استاد مهندس ایران و صنعت شیرسانی» بوده است. ایشان در آنچه نظامی به طریق قصه درباره فرهاد گفته است، هیچ حریمی ظاهراً برای صنعت مبالغه و حضور شگردهای خاص



۲. توجهات جناب تاجبخش در مورد فرزانیگی و استادی فرهاد در مهندسی حفر کانال و صنعت شیرسانی پذیرفتنی می‌بود به شرط آنکه بعضی دیگر از ابهامات داستان مهندس فرهاد را هم روشن می‌کردند. ایشان هیچ توجیه علمی به دست نداده‌اند که چگونه یک فرد انسانی — هر چند قوی پنجه و زورمند — می‌توانسته در عرض یک ماه جویی دریا مانند در دل سنگ خارا احداث کند: به یک ماه از میان سنگ خارا

چو دریا کرد جویی آشکارا

آن رسم جویی «که در درزش نمی‌گنجید مویی». کار

مبالغه در شعر را می‌توان با همین تشبیه کردن جوی باریک ده کیلومتری به دریا قیاس کرد. متأسفانه رسم تاریخ‌نگاران قدیم — چه ایرانی چه غیرایرانی — در گذشته غالباً این بوده که تاریخ و افسانه یا روایات تأیید نشده را به هم در می‌آمیخته‌اند و حرف‌های بی‌پایه را گاه در کنار واقعیات می‌گذاشته‌اند. این است که می‌بینیم — طبق منقولات استاد تاجبخش — ابوعلی بلعمی هم گزارش افسانه‌وار را به عنوان واقعیت نقل می‌کند. یقیناً این جملات بلعمی یا ثعالبی که «پرویز فرهاد را... به کوه‌کندن فرستاد. و بیستون را آن مقدار کنده است که هر پاره به ضرب تیشه او به ته کوه افتاده، پانصد مرد نتواند از جای برداشت...» (فردوسی؛ ثعالبی، بلعمی) نمی‌تواند با این شدت و غلظت حقیقت داشته باشد.

البته مسئولیت صدق و کذب بسیاری از این قبیل گزارش‌های افسانه مانند را گاه مورخان با قید «می‌گویند» یا «روایت کرده‌اند» از خود سلب کرده‌اند.

۳. استاد تاجبخش پس از نقل این عبارت «هر پاره که فرهاد از آن کوه بکنده است به ده مرد بلکه به صد مرد از جای نتواند برداشت [اینجا پانصدی که در بالا ذکرش رفت به صد تقلیل یافته!] و امروز، همچنان هست»، اضافه می‌کنند که «مسلم است چنین کاری جز با دانش و فن و ابزار عملی نیست»، و آنگاه مآخذ قول خود را فردوسی، ثعالبی و بلعمی تعیین می‌کنند (ص ۷). ذکر نام فردوسی در ردیف ثعالبی و بلعمی این تصور را پیش می‌آورد که شاید فردوسی هم با اظهار نظر فوق (ضرورت وجود دانش و فن و ابزار) همداستان بوده است، حال آنکه حقیقت امر این نیست؛ استاد طوس ذیل پادشاهی خسرو و پرویز و داستان عشق او به شیرین مطلقاً نامی از فرهاد نبرده است، چه رسد به ماجرای احداث جوی شیر.

۴. در باب نحوه آغاز کار کوه‌کنی فرهاد، استاد تاجبخش گزارش‌های نظامی و بلعمی و دیگران را به هم آمیخته‌اند که حق بود با ذهن علمی که دارند، این دو گزارش را تفکیک می‌کردند و فقط یکی را به عنوان واقعیت تأیید می‌کردند. در جایی از مقاله ایشان — با استناد به قول بلعمی — می‌خوانیم که پرویز رقیب عشقی خود را به عقوبت عاشق شدن، وادار به کندن کوه می‌کند، و در جایی دیگر از همین مقاله قول نظامی را می‌بینیم که شاپور، مشاور شیرین، فرهاد را به شادروان این بانوی

شیردوست می‌خواند. شیرین مشکل خود را با فرهاد در میان می‌گذارد و شخصاً طرح کلی جوی شیر را به مهندس فرهاد پیشنهاد می‌کند. شیرین محترمانه به فرهاد می‌گوید: «ای داننده استاد»،

زما تا گوسفندان یک دو فرسنگ

بباید کند جوئی محکم از سنگ

سبب تصمیم شیرین به حفر جو این بوده که در چراگاه‌های اطراف محل سکونتش خرزهره، که حاوی سمی کشنده بوده، می‌رویده است، و بنابراین، چوپانان گوسفندان خود را دو فرسنگی (به احتساب استاد، حدود ده کیلومتر) آن سوتر برده‌اند. این تصمیم چوپانان ظاهراً کار حمل شیر را به قصر شیرین دشوار می‌کرده، و شیرین گویا راه آسان‌تری (!) اندیشیده است و آن اینکه جویی در این فاصله احداث کند تا شیر را از محل تولید به محل مصرف برسانند؛ و فرهاد هم این «پروژه» را طی یک ماه به اجرا در می‌آورد! اینجا چند پرسش پیش می‌آید:

اول. آیا شیرین با عده و عده‌ای که در مقام شهبانو داشته نمی‌توانسته دستور دهد برای انتقال شیر از اسب و گاری و مانند آن استفاده کنند؟ آیا این کار با صرفه‌تر و کم‌زحمت‌تر نبوده است، و البته سالم‌تر؟ حتماً او ملاحظه رعیت بینوا را می‌کرده که به مشقت نیفتند!

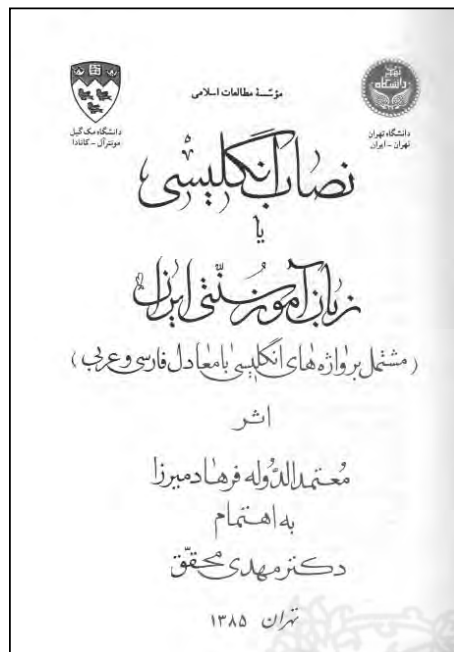
دوم. چطور ممکن است فرهاد یک‌تنه و در عرض یک ماه جویی حفر کند به اندازه‌ای «ایزوله» شده که قطره‌ای شیر به هدر نرود؟

سوم. شیر لطیف و نازک‌طبعیتی که به آنی فاسد می‌شود، چگونه ده کیلومتر راه را می‌سپرده بدون آنکه آفتی بدان برسد و سالم و تازه به حوضچه قصر شیرین سرازیر شود؟ خاک و سنگ و آهک مصرف شده در جوی چقدر ضد عفونی شده بوده است؟ آیا در این فاصله ده کیلومتر هیچ خزنده‌ای از دشت و هیچ پرنده‌ای از هوا قصد خوردن شیر جاری در نهر را نمی‌کرده است؟ کرمی، موری، ماری در آن حوالی نبوده که به بوی مطبوع شیر خود را به جوی برساند و با خوردن شیر تازه جانی تازه کند؟ البته نویسنده محترم به حدس این مشکل را حل کرده‌اند؛ ایشان نوشته‌اند که «مجرای شیر قاعدتاً سرپوشیده بود» (ص ۸). ضمناً ای کاش استاد برآورد کرده بودند که گله‌های چند گوسفندچران محلی چند خروار شیر روزانه باید تولید می‌کردند تا این جوی



«نصاب انگلیسی فرهاد میرزا معتمدالدوله»، بهروز محمودی بختیاری، آینه میراث، ش ۴۱، تابستان ۱۳۸۷ش، صص ۳۲۴ - ۳۵۰.

ویدا شایقی



شمارهٔ چهل و یکم فصلنامهٔ وزین آینهٔ میراث، اگر به دیدهٔ انصاف بنگریم، چونان شماره‌های پیشین، مجموعه‌ای است گرانقدر از مقالات شماری از پژوهشگران برجستهٔ این مرز و بوم. مؤلفان مقالات آینهٔ میراث، برخی پیشکسوتان عرصهٔ پژوهش‌اند و شماری دیگر، پژوهشگرانی که به‌رغم جوانی، پژوهش‌هایی ناب را عرضه می‌دارند. از این جمله است مقالهٔ عالمانهٔ آقای سجاد آیدنلو در همین شماره، که در قالب نقدی با عنوان «ویرایشی دیگر از شاهنامه»، نکاتی نغز دربر دارد. اما ضمن مطالعهٔ این شماره، مقالهٔ «نصاب انگلیسی فرهاد میرزا معتمدالدوله»، به قلم آقای بهروز محمودی بختیاری، استادیار دانشگاه تهران، توجه مرا جلب نمود. زیرا مؤسسهٔ مطالعات اسلامی هم دو سال پیش این اثر را منتشر کرده بود.^۱ در آن چاپ، بجز مقدمه‌ای درباب

۱. نصاب انگلیسی یازبان‌آموز سنتی ایران (مشمول بر واژه‌های انگلیسی با معادل فارسی و عربی)، معتمدالدوله فرهاد میرزا، به اهتمام مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۵ش، ۱۶۸ص (البته در سایت میراث مکتوب ۸۶۱ص آمده است).

دریامانند هر بامداد از شیر پر شود!
۵. طبق تصویری که نویسندهٔ ارجمند، به درستی، از فرهاد ترسیم کرده‌اند، «شاپور، فرهاد قوی‌پیکر زورمند و دانشمند را به پیشگاه شیرین می‌آورد». چگونه استادی فرزانه و دانشمند ممکن است خود تیشه به دست گیرد و ده کیلومتر دل سنگ را بشکافد بدون هیچ نیروی کمکی؟ در هیچ‌یک از روایات نمی‌بینیم که فرهاد برای احداث جوی شیر کارگرانی استخدام کرده باشد؛ لابد برای آنکه نمی‌خواست کس دیگری را در حصول رضایت معشوق دلخواه خود شریک ببیند. پس، به نظر می‌رسد او هم مهندس طراح و هم کارگر سنگ‌سکن بوده است. اگر هم که خسرو او را «به عقوبت عاشق شدنش به شیرین، به کندن کوه مکلف کرده باشد، پس به طریق اولی مجاز نبوده که احدی را به کمک بگیرد!»

۶. وقتی شاپور فرهاد را به شیرین معرفی می‌کند و «رزومه‌ای» از او به بانوی ارمنی عرضه می‌کند، به صراحت می‌گوید که او و فرهاد روزگاری شاگرد یک استاد بوده‌اند. منتها فرهاد ظاهراً به مجرد اینکه فکر می‌کند به حد کافی «پیشه» آموخته، دور قلم و قلم‌زنی (یعنی دانشمندی) را خط می‌کشد و تیشه اختیار می‌کند:

که ما هر دو چنین همزاد بودیم
دو شاگرد یکی استاد بودیم
چو هر مایه که بود از پیشه برداشت
قلم بر من فکند و تیشه برداشت
دشوار بتوان کسی را که قلم فرومی‌گذارد و تیشه برمی‌گیرد حکیم و دانشمند فرزانه، در معنایی اختصاصی آن، خواند، اگر قرار باشد به هر کسی در هر حد و مقامی استاد و حکیم گفت، استادان واقعی را چه نام باید داد؟

کوتاه کلام آنکه اگر مفسر و منتقد ادبی بخواهد روایاتی از نسخ روایت شیرین و فرهاد را که در فضایی خیالی و شاعرانه سروده شده، خیلی جدی بگیرد و تصور کند که شاعر همه‌چیز را طبق سند و مدرک بیان کرده — بدون مبالغه و خیال‌پردازیهای شاعرانه — به هزار و یک مشکل بر خواهد خورد. نقد و تفسیر شعر و هر آنچه در آن از آزادیها و مجازهای شعری به‌کارگرفته شده، چارچوبی دیگر و ملاک‌هایی دیگر می‌طلبد.

تاریخچه نصاب‌نویسی و نیز تنظیم یک واژه‌نامه فارسی-انگلیسی، کاری نشده بود و من امید داشتم که این مقاله (که تاریخ دریافت و تصویب آن پانزده ماه پس از انتشار آن کتاب است) دست کم درباره پاره‌ای از موارد این اثر نکته پژوهشی و تازه‌ای در بر داشته باشد. اما این انتظار برآورده نشد. از این رو بر آن شدم در باب آنچه به گمان این‌جانب کاستی این مقاله (و در اغلب موارد، آن نشر پیشین هم) به شمار می‌آید، چیزی بنویسم، باشد که در چاپ سپسین این کار به کار آید.

اولین نکته‌ای که در این مقاله به چشم می‌آید آنکه، مصحح چاپ نو، هیچ اشاره‌ای به چاپ ۱۳۸۵ش ندارد، حال آنکه خبر نشر این کتاب در همان روزها، در اغلب سایت‌های مربوط به اطلاع‌رسانی حوزه نشر و از جمله وب‌گاه خود میراث مکتوب اعلام شده بود. به گمان من، آگاهی از چاپ یا چاپ‌های پیشین یک اثر نخستین گامی است که یک مصحح باید در راه تصحیح یک اثر بردارد. نمی‌دانم از میان «ناآگاهی مصحح از چاپ پیشین» یا «مسکوت‌گذاشتن عمدی این نکته»، کدام یک ناپسندتر است. دیگر آنکه در مقدمه فرهاد میرزا (در چاپ جدید: ص ۳۲۹؛ از این پس اعداد داخل پرانتز ناظر به همین چاپ است مگر به مآخذ دیگری تصریح شود) آمده است که «چون معانی لغت انگلیسی بعضی به لغت عربی و بعضی به لغت فارسی بیان شده است، لهذا در تحت هر شعری هر دو لغت را به دو زبان به ترتیبی که نظم شده است معلوم می‌سازد و همان لغت انگلیسی به خط انگلیسی می‌نگارد که ملاحظه‌کنندگان از سه لغت آگاه شوند».

در چاپ پیشین زیر هر بیت، توضیحاتی متناسب این وعده - گویا از خود فرهاد میرزا - به چشم می‌خورد، اما در چاپ نوین خبری از آنها نیست. در هر صورت، چه آن واژه‌های انگلیسی از فرهاد میرزا باشد و چه از مصحح پیشین، آنگاه این سخن مصحح چاپ نو جالب توجه خواهد بود: «در متن این نصاب، کلمات انگلیسی با حروف فارسی در متن آمده‌اند که خواندن را با مشکل مواجه می‌کنند. در این مقاله برای راحتی بیشتر خوانندگان، کلمات انگلیسی را با املاهای اصلیشان آورده‌ام ... با این امید که خوانندگان این مقاله سختی کار مرا به هنگام خواندن این متن تجربه نکنند.»

آیا دشواری کار این بوده که کلمات انگلیسی از

زیر هر بیت به داخل آن آورده شود، یا آنکه در نسخه مورد استفاده مصحح جدید، فرهاد میرزا معتمدالدوله، «معتمدالمه» بودن را وقتی ننهد و وعده خود به خوانندگان، درباره آوردن املاهای انگلیسی واژه‌ها عملی نکرده است. اگر از این نیز بتوان چشم‌پوشی کرد، باز هم باید گفت لطمه‌زدن به اصالت متن کار شایسته‌ای نبوده است. بهتر بود مؤلف واژه‌های انگلیسی را در پانویس (که البته در این مقاله چون کیمیاست) یا در زیر هر بیت نقل می‌کرد (کوهی که گویا خود فرهاد به تن خویش کنده باشد).

دیگر آنکه فرهاد میرزا در مقدمه خود تأکید دارد که «... آنچه به رشته نظم در آمده است، موافق تلفظ فصحای ایشان است، که اکثر از روی لغت واکر تصحیح شده است». اما به‌راستی «این «واکر» کیست که فرهاد دیوانه اوست!»! از توضیحات مصحح که چیزی دستگیر نمی‌شود. تنها کمک مصحح این است: واکر را اجانب Walker نویسند و نه خدای ناکرده Waker (چه بسا این هم کار فرهاد بوده باشد، چون در چاپ پیشین نیز دیده می‌شود)؛ و منظور از «لغت» در «لغت واکر»، «فرهنگ لغت Walker» است و نه «واژه واکر».

کافی بود که مصحح از دست‌یاب ترین روش موجود در جهان امروز، یعنی جستجو در اینترنت بهره گیرد تا دریابد واکر فرهنگ‌نویس «معتمد» معتمدالدوله، که بوده است. این بنده حقیر سراپاتقصیر، البته همراه یکی از شاگردان جوان آشنا با رایانه، چرخشی در این جهان مجازی زدیم. در اینجا چکیده‌ای از حاصل این تفرج چند دقیقه‌ای را عرضه می‌کنیم.^۱

جان واکر (۱۸ مارس ۱۷۳۲ - اول اوت ۱۸۰۷)، هنرپیشه، خطیب و فرهنگ‌نویس انگلیسی، برای علاقه‌مندان به سیر تحول تلفظ واژه‌ها در زبان انگلیسی، نامی آشناست؛ زیرا در سامان‌دهی تلفظ نوین زبان

۱. البته پس از آگاهی از نام کوچک واکر، معلوم شد که در *Encyclopedia of Language and Linguistics* که در واقع کتاب بالینی زبان‌شناسان به شمار می‌رود، ذیل Walker, John مقاله‌ای بسیار مفید در باب وی نوشته شده است (چاپ دوم، مشهور به ELL2؛ به قلم Mugglestone؛ مآخذ این مقاله را در اینجا تکرار نکرده‌ام). آنچه در اینجا آمده است، بیشتر مبتنی بر مقالات دیگری است که مشخصات آنها در پایان یادداشت آمده.



برخی از آنها، که در این یادداشت بدانها مراجعه شد، در پایان یاد خواهد شد.

جالب آنکه در بسیاری از این گونه مقالات مضمون این عبارت فرهاد میرزا که تلفظ‌های فرهنگ واکر «موافق تلفظ فصیح ایشان است» به تأکید آمده^۴ پس می‌بینیم که فرهاد میرزای ما بی‌جهت تلفظ این کتاب را مبنای کار خود قرار نداده است.

اما نکته دیگر آنکه مصحح چاپ نو، بر آن است که فرهاد میرزا در بسیاری از موارد، و به دلایل مختلف از تلفظ صحیح واژه انگلیسی عدول کرده است. چنین می‌نماید که وی بر اساس تلفظ کنونی این واژه‌ها به داوری نشسته باشد، اما هر کس که بر حسب اتفاق دربارهٔ تطور تلفظ واژه‌ها در طول قرون اعصار چیزی شنیده باشد، به این پرسش خواهد رسید که آیا واقعاً تلفظ هیچ یک از ۱۰۹۲ واژه مذکور در این نصاب، از ۱۷۹۱م (چاپ اول فرهنگ واکر) یا دست‌کم از ۱۸۵۳ (تاریخ تألیف «نصاب انگلیسی») تا به امروز تغییر نکرده است؟^۵ من که می‌پندارم اگر چنین نباشد در شگفت باید

۱. البته این نظر شلدون (ص ۱۳۱) است که کم‌وبیش ذیل مدخل *Dictionary* دائرةالمعارف‌های عمومی نیز آمده است. اما موگلستون در مقاله خود در ELL2 (ص ۵۰۸) به این اثر که واکر پیشتر در ۱۷۷۴ منتشر کرده بود اشاره دارد:

A general idea of a pronouncing dictionary of the English language on a plan entirely new.

که نباید با موضوع مورد بحث ما (سامان‌دهی تلفظ‌های انگلیسی) بی‌ارتباط باشد.

۲. گویا نام و مشخصات کامل این اثر چنین است:

A Dictionary of the English Language, Answering at Once the Purposes of Rhyming, Spelling and Pronouncing, London, 1775.

۳. برای نمونه:

Longmuir, John, *Walker and Webster combined in a dictionary of the English language in which the definitions of Webster and the pronunciation of Walker are united ...*, London, 1877.

۴. از جمله آنهاست این توصیف ستایش‌آمیز در صدر مقاله امرسون:

Emerson, P ... : 115. this article offers a summary of their distribution in the "polite" speech of London in the 1790s, as recorded by its best-known and most conscientious observer, the elocutionist John Walker"

انگلیسی، به‌ویژه تلفظ امریکایی آن، نقشی بس مهم داشت. گویا نخستین بار، تامس (یا به قول خودمان: توماس) شریدان (Thomas Sheridan) (۱۷۸۸-۱۷۲۱)، با انتشار *General Dictionary of the English Language*, 1780 «سامان‌دهی تلفظ واژه‌ها در زبان انگلیسی» را به طور خاص و جهت همت خویش قرار داد.^۱ در ۱۷۹۱م جان واکر، که *Rhyming Dictionary* وی در ۱۷۷۵ منتشر و با قبول اهل فن مواجه شده بود،^۲ فرهنگ مشهور خود را با عنوان

A Critical Pronouncing Dictionary and Expositor of the English Language

منتشر کرد که افزون بر بی‌رونق‌ساختن کتاب شریدان، بر اغلب فرهنگ‌های انگلیسی بعدی سخت تأثیر گذاشت. در شهرت این فرهنگ همین بس که بنابر شمارش آرتور کندی (Arthur G. Kennedy)، تا ۱۸۴۷م (یعنی شش سال پیش از آنکه فرهاد میرزای ما نصاب خود را بر اساس آن تنظیم کند) به چاپ سی‌وچهارم رسیده بود و البته شمار تلخیص‌ها و گزیده‌های این کتاب که برای مخاطبان و رده‌های سنی مختلف (از دبیرستان تا دانشگاه) نوشته شده بود، به مراتب بیش از این بود (Sheldon, p. 130, n. 1) آثار دوزبان‌شناس و فرهنگ‌نویس معاصر واکر، یکی معاصر نامی و البته جوان‌تر وی، نوآویستر (که تأثیر این یک بر تلفظ امریکایی بر هیچ کس پوشیده نیست) و دیگری استفان جونز (که شهرتی کمتر از این دو دارد)، از مهم‌ترین واسطه‌های بسط تلفظ‌های فرهنگ واکر در امریکا بود (Ibid, p.144). حتی سال‌ها پس از مرگ این هرسه، شماری از فرهنگ‌نویسان انگلیسی و امریکایی فرهنگ‌هایی با تلفیق تعاریف وبستر و تلفظ‌های واکر نوشتند.^۳ اثر دیگر واکر

A key to the classical pronunciation of Greek and Latin proper names, London, 1798

نیز مانند دیگر آثار وی، بارها و بارها به صورت کامل یا گزیده و مختصر، گاه مستقل و بعضاً همراه با *Critical Pronouncing Dictionary* وی به چاپ رسید (Emerson, 116). فرهنگ واکر هنوز هم در پژوهش‌های زبان‌شناسی مورد توجه و استناد است و تا کنون مقالات متعددی به بررسی آن اختصاص یافته که مشخصات

شد.^۱ به گمان من، شایسته آن بود که مصحح برای داوری درباره تصرفات احتمالی فرهادمیرزا، نسخه‌ای از «لغت واکر» را به دست می‌آورد و دست کم برخی از آنها را با مأخذ اصلی مقایسه می‌کرد. حتی از مثال‌هایی که در منابع این یادداشت آمده است می‌توان دریافت که آنچه مصحح چاپ نو، تصرفات فرهادمیرزا در تلفظ‌ها پنداشته، چه بسا تصرف روزگار در تلفظ واژه‌ها نزد اشراف لندن پایان سده هجدهم میلادی بوده باشد، یا تفاوت میان تلفظ رسمی آمریکاییان و انگلیسیان این روزگار که از شدت اختلاط فرهنگ، زبان، ملیت و... غالباً «نسب [دست کم] از دو سو می‌برند» با انگلیسی‌های سنت‌گرای آن روزگار.

این نیز گفته شود که پیدا کردن نسخه «لغت واکر» برای این دانشجوی جوان ما چندان دشوارتر از بازشناختن خود او نبود. این جوان به گمانم نوزده نسخه از چاپ اصلی، گزیده‌ها، تلخیص‌ها و آثار مبتنی بر فرهنگ واکر را که دانلود آن رایگان بود در یکی از سایت‌ها شناسایی کرد و نسخه دیجیتال یکی از چاپ‌های متن اصلی را نیز برای من دانلود کرد (چاپ ۱۸۰۶م، دومین چاپ این کتاب در امریکا) و البته حلقه اتصال یا به قول «مردمان رایانه»، Link این سایت را نیز به مقاله John Walker در «دانشنامه ویکی‌پدیا» افزود تا جویندگان بعدی این کتاب متحمل این مرارت چنددقیقه‌ای نشوند یا به تعبیر مصحح چاپ نو «با این امید که خوانندگان این یادداشت (و نه مقاله) سختی کار مرا به هنگام جستن (و نه خواندن) این متن تجربه نکنند!»

نکته‌ای بسیار جالب توجه در این میان آنکه، بنا بر آنچه ذیل مدخل Dictionary دائرةالمعارف کلمبیا آمده است: شریدان و واکر هر دو هنرپیشه بودند و چون هنگام ایفای نقش، به اهمیت تلفظ واژه‌ها پی بردند، چنان در این مطلب غور کردند که سرانجام در شمار برجسته‌ترین پژوهشگران این زمینه آمدند.^۲

حال از «بایست و نابایست» محتویات مقدمه و «شایست و ناشایست» کلیات پژوهش بگذریم و نگاهی به جزئیات بیندازیم:

توضیحات مصحح درباره واژه‌هایی که باید طور دیگر خوانده شود به شیوه‌ای ناخوشایند درون دو ابرو () و در ادامه هر مصرع آمده است. مصحح چاپ نو

درباره واژه‌های عربی که مؤلف به ضرورت وزن شعر، به جای برابره‌های فارسی آورده است (جز در مورد واژه «نیک» و آن هم بی‌استناد به یک واژه‌نامه معتبر عربی) هیچ توضیحی نمی‌دهد، نکته‌ای که گویا — چنانکه رفت — خود فرهاد میرزا بدان توجه داشته است. برای نمونه این بیت را یاد می‌کنم:

Flea و louse و fly و beetle را و mosquito // «قُذْد» شماری و «قَمَل» و «ذباب» و «گوزد» و «بق» (ص ۳۳۴) که یعنی «کک»، «شپش»، «مگس»، «[نوعی] سوسک» و «پشه». (پیدا کنید فارسی‌زبانی را که این به کارش آید!)

بگذریم که برخی از این کلمات عربی و فارسی نه‌چندان رایج، بی‌زیر و زبر و گاه با زیر و زبر نادرست آمده است مانند کَمَثَری (گلابی) که کَمَثَری آمده است، بی‌آنکه ضرورت وزن ایجاب کند یا واژه (البته فارسی) «سُپَرز» که «سِپَرز» (ص ۳۳۲) آمده است. به هر حال شمار این نمونه‌ها کم نیست (مثلاً نگفته است که مِشَمِش / مَشَمَش = زردآلو یا سُرو = شاخ یا آبی = به، و...) در «تصحیح» نو چنان که در مثال‌های پیشین نیز دیده شد، معادل‌های فارسی (و گاه عربی) واژه‌های انگلیسی در میان () آمده‌اند. اگر چنین پنداریم، در مصرع:

۱. بر حسب اتفاق یکی از منابعی که در این باره بدان مراجعه کرده بودم، دقیقاً به تفاوت تلفظ برخی واژه‌ها از روزگار واکر تا هنگام تألیف آن مقاله اشاره دارد:

March, p. 74-75: "It was an examination of the pronunciation in Walker's dictionary and **showd** that a very large number of changes in pronunciation has taken place since that book was **writn**, and that they **hav** most of them been in accordance with the recommendations of the dictionary, and many of them contrary to the law of least effort. ... In Walker's day, catch was almost universally pronounced cōtch in the capital; chap was calld chōp, ..."

توجه داشته باشید که خود این مقاله در ۱۸۸۸م نوشته شده و اگر نیک بنگرید املاي سه کلمه **showd**، **writn** و **hav** با املاي کنونی تفاوت دارد. حال چه رسد به اینکه بخواهیم تلفظ روزگار واکر را با تلفظ ضبط شده در فرهنگ‌هایی که امروزه در دسترس‌اند مقایسه کنیم.

۲. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! به امید آن روز که پژوهشگران ما نیز در باب محور اصلی کار خود (و نه مسائل فرعی) چنین دقت و همتی به خرج دهند.



port «بندر»، sea است «دریا»، gulf هم «شرمی» از او

باید «شرمی» را معادل gulf دانست. مصحح با جستجویی اندک در منابع دم دستی می‌توانست دریابد که «شرم» به معنی لجه/پاره دریا (یا همان خلیج) است و شاعر می‌خواسته بگوید که gulf پاره‌ای از دریاست (البته مصحح می‌توانست بدین صورت نیز مشکل را حل کند: gulf هم «شرم»ی از او).^۱ نیز در مصرع

near شد «نزدیک» و high «میدان بلند» و «پست» low

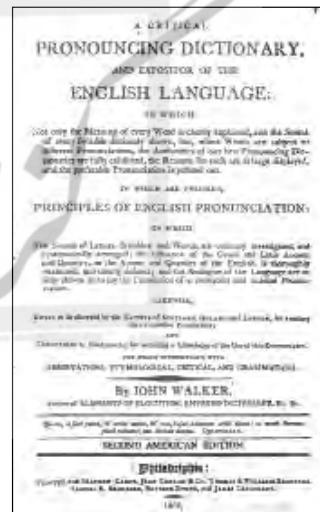
باید high را معادل «میدان بلند» دانست در حالی که باید چنین بیاید: high می‌دان «بلند»

در صفحه ۳۳۷ آنجا که آمده است

هست «پنجاه» fifty و تا صد / لفظ «تی» همچو «تین» در آخر آر

به قیاس موارد دیگر باید «تی» و «تین» را نیز ty و teen می‌آورد.

در ادامه به جای «مات» باید «مآت» (= صدها) می‌آمد (۳۳۷)



در همین جا خطایی ناپسند وجود دارد: eleven با twelve «یا» «دیب» است. مصحح چاپ نو در پاورقی آورده است: «در توضیح مجاور بیت آمده است که «یا» و «دیب» در حساب ابجد اعداد ۱۱ و ۱۲ هستند». همین عبارت در چاپ پیشین (ص ۴۵) نیز آمده است اما به جای «دیب»، «ویب» (و متأسفانه بدون فاصله میان «و» و «ویب») ثبت شده است. حتی کهنسالانی که سوادشان از دو سه سال مکتب قراتر نیست به خوبی می‌دانند که

در حساب ابجد (که البته صحیح آن حساب جُمَل است) عدد ۱۲ را «یب» می‌نویسند و نه «دیب» یا «ویب». از این گذشته، حتی اگر مصحح ما حساب جمل (یا ابجد) نمی‌دانست و در اقطار عالم نیز کسی را که با این موضوع آشنا باشد نمی‌یافت از آشفتگی وزن شعر با خوانش «یا» «دیب» می‌شد دریافت که این عبارت را باید چنین خواند: «یا» و «یب».

هنگام معرفی واحدها فرهاد میرزا برابره‌های تقریبی و نه دقیق واحدهای انگلیسی را در زبان فارسی ارائه می‌کند و شایسته بود که این نکته ذکر می‌شد:

«گز» yard و inch آمد «گره»، خوانی cubit را «ذراع»

در ادامه در بخش «قطعه فی البروج» آمده است:

تا Taurus «ثور» و «دو پیکر» شماریش Gemini اما وزن این بیت درست نیست و چنین می‌نماید که مصحح نخست تاروس نوشته بوده و بعد که آن را Taurus نوشته «تا»ی «تاروس» را برجای نهاده است.

مصحح پس از بیت

شمار «عقرب» Scorpio و با Virgo / وراست از نظر

پنجگانه مرتسدیس

نشانه «؟» را به کار برده است. مراجعه به یکی دو مرجع معتبر و در دسترس مانند و فرهنگ اصطلاحات نجومی و دائرةالمعارف فارسی کافی بود تا نشانه «؟» به یک پانویس سودمند بدل شود.

در منبع نخست، ذیل تسدیس آمده است: «... از جمله نظرات کواکب است... تسدیس مربوط به نظرات بروج با یکدیگر نیز هست... بنابر بر این بروجی که باهم حالت تسدیس دارند عبارتند از: سنبله با عقرب...» ذیل مدخل «نظر» نیز چنین آمده است: «[به] هر یک از این پنج حالت سیارات: «مقارنه، تسدیس، تربیع، تثلیث و مقابله» نظر یا مشاکله نظری یا اتصال گویند...»^۲

در دائرةالمعارف فارسی مصاحب نیز اصطلاح تسدیس به نظر ارجاع شده و ذیل «نظر» نیز به پنج نظر عمده اشاره شده است.

۱. البته در چاپ پیشین نیز ذیل این بیت در ضمن توضیحات فرهاد میرزا به این نکته اشاره شده است.

۲. ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی، تبریز، ۱۳۵۷ش، صص ۱۳۵-۱۳۶، ۱۷۹۶.

برخی کلمات مذکور در نصاب امروزه در زبان انگلیسی به کار نمی‌رود یا دست کم واژه‌ای غیررسمی (informal) یا عامیانه و غیرادبی (slang) به شمار می‌آیند که شایسته بود مصحح محترم اولاً به این نکات اشاره می‌کرد و ثانیاً تحقیق می‌کرد که واژه‌های امروزه «غیررسمی»، آیا در آن روزگار نیز غیر رسمی به شمار می‌رفته است یا نه. مانند puss «گره» (به‌ویژه با عنایت به آنچه پیشتر درباره انعکاس تلفظ‌های جامعه اشرافی لندن در کتاب واکر آمد).

و اما آخرین نکته را به بند واپسین رساله اختصاص می‌دهم: در چاپ نوین بی‌درنگ پس از بیت که روز شانزدهم بود از مه خرداد

تمام گردید این شعرهای نغز و روان این عبارت آمده است: روز چهارشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۱ تحریر تمام شد، ۲۴ اگوست ۱۸۶۴. اما در چاپ پیشین پس از آن بیت چنین آمده است: چنین گوید بنده ذلیل المحتاج الی ربه الجلیل... فرهادمیرزا... معنی بعضی لغات که در عربی و فارسی معین نشده است، چنان نیست که آن لغت وضع نشده باشد و عدم وجدان دلیل عدم وجود نیست بلکه در حین تألیف و تصنیف در نظر نبود که تحریر شود. و مستعدی از اخوان الصفا و خلان الوفا چنان است که گر بیابند در تحت همان شعر بنگارند و مرا به خوبی یاد نمایند. والسلام خیر ختام.

روز چهارشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۱ هجری تحریر او تمام شد. ۲۴ اگوست ۱۸۶۴.

بجز تفاوت مشهود میان دو چاپ، جالب است که مصحح، اولاً در مقدمه تاریخ تألیف را فقط به میلادی ذکر می‌کند، در صورتی که چون گاهشماری آن روزگار ایران هجری قمری بوده است، می‌باید سال قمری تألیف یعنی ۱۲۶۹ق را ذکر می‌کرد. دیگر آنکه تاریخ مذکور در سطر آخر رساله (۱۲۸۱ق/۱۸۶۴م) نه تاریخ تألیف است و نه تاریخ چاپ (۱۲۸۳ق/۱۸۶۶م) و مصحح نیز هیچ سخنی درباره آن نگفته است.

سخن را با اشاره به دو نکته به پایان می‌برم: نخست آنکه آیا شایسته نبود مؤسسه‌ای که متخصص نشر میراث مکتوب است، در نشر دوباره یک اثر، دست کم احتیاط بیشتری به خرج می‌داد تا چیزی پایین‌تر از کار پیشین

ارائه نشود. همچنانکه می‌دانید، از جمله لوازم تصحیح متن — افزون بر صبر، حوصله و دقت — شناخت مبادی تصحیح و نسخه، آشنایی با موضوع متن (در اینجا زبان انگلیسی و به‌ویژه تلفظ واژه‌ها و نیز مبادی زبان‌شناسی) و البته داشتن روحیه جست‌وجوگرانه است. و سرانجام آنکه آیا مؤسسه میراث مکتوب از مشاوره و داوری هیچ اهل فنی بهره نبرده است؟

مراجع:

فرهاد میرزا معتمد الدوله، نصاب انگلیسی یا زبان‌آموز سنتی ایران (مشمول بر واژه‌های انگلیسی یا معادل فارسی و عربی)، به اهتمام مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل، تهران، ۱۳۸۵ش؛

Emerson, Ralph H., "The Distribution of Eighteenth-Century Prerhotic O-Phonemes in Walker's Critical Pronouncing Dictionary", American Speech, Vol. 68, No. 2, 1993, pp. 115-138

Grandgent, C. H., "From Franklin to Lowell. A Century of New England Pronunciation", PMLA, Vol. 14, No. 2, 1899, pp. 207-239

March, F. A., "Standard English: Its Pronunciation, How Larned", Transactions of the American Philological Association, Vol. 19 (1888), pp. 70-78

Mugglestone, L. C., "Walker, John (1732-1807)", Encyclopedia of Language and Linguistics, Second Edition, 2005;

Sheldon, Esther K., "Walker's Influence on the Pronunciation of English", PMLA, Vol. 62, No. 1, 1947, pp. 130-146;

Walker, John, A Critical Pronouncing Dictionary and Expositor of the English Language, Second American Edition, Philadelphia, 1806

Columbia Encyclopedia, 6th Edition. New York: Columbia University Press, 2005, s.v. "Dictionary"

مراجعه به این مقالات دانشنامه زبان و زبان‌شناسی نیز خالی از فایده نیست

Encyclopedia of Language and Linguistics, Second Edition, 2005 (ELL2), s.v. "English Lexicography"; "Johnson, Samuel (1709-1784)"; "Sheridan, Thomas (1719-1788)"



ارج نامه صادق کیا، عسکر بهرامی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷ش، ۲۵۶ صفحه فارسی + ۱۶۶ صفحه انگلیسی.

علی حسوری



کتابی است با چاپ خوب و پاکیزه و تقریباً بی غلط در ارزیابی کارهای زنده‌یاد محمدصادق کیا استاد دانشگاه تهران، رئیس فرهنگستان دویم و متصدی کارهای دیگر و پایه‌گذار پژوهش‌های علمی که هشتاد سال زیست و تنها تا پنجاه‌هشت سالگی دارای فعالیت علمی بود. او کارهای فراوانی کرده است که در کتاب از آنها آگاه می‌شویم و این تنها نتیجه‌ی حداکثر سی‌وهفت سال کار است. با توجه به کارنامه‌ی کیا در این کتاب، درمی‌یابیم که انسان بااستعدادی بوده و تا چه اندازه به کار خود دلبسته و باایمان بوده است.

کتاب روی جلدی زیبا دارد که با عکسی از جوانی کیا و نشانه‌ای از خط او آراسته شده. همین عکس و بزرگتر پس از فهرست و پیشگفتار کتاب آمده است.

بخش نخست کتاب دارای زندگی‌نامه‌ی او است در نه صفحه بی‌گمان از آقای بهرامی، «یاد کیا» در شش صفحه و یادداشتی است از مجدالدین کیوانی که یاد استاد خویش را زنده کرده و با خاطرات خوش از او یاد کرده است، «کتابنامه» در واقع کارنامه‌ی کیا است در ۱۳ صفحه. بی‌گمان این بخش هم کار آقای بهرامی است. البته کیا دارای کارهای دیگری هم بود که چاپ نشد،

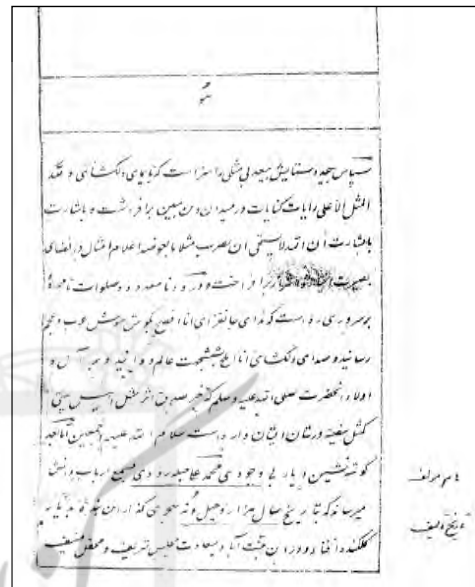
مانند لوتر سلیمی که اخیراً به‌وسیله‌ی آقای واهه دومانیان چاپ شده است.

بخش دویم شیوه‌ی کار کیا است در ویرایش متن در ۷۴ صفحه که منتخبی است از کارهای کیا و راه و رسم مشخص و انضباط او را در ویرایش متن نشان می‌دهد، کار آقای بهرامی.

بخش سیوم بررسی آثار او است در ۸۶ صفحه. آقای مهران افشاری در معرفی کتاب نقطویان یا پسیخانیان کیا (ص ۱۰۹-۱۱۲)، مقدمه‌ای در بیش از دو صفحه آورده‌اند که چیزی را روشن نمی‌کند و مستقیماً با کار کیا مربوط نیست. این کار را بسیاری دیگر هم می‌کنند، در حالی که در معرفی یک کار که به تاریخ پیوسته است، باید به زمان مؤلف برگشت و اگر بسیار لازم باشد در پایان اشاره‌ای به منابعی کرد که آخرین اطلاعات در آنها گرد آمده است. ایشان کار کیا را به‌حق ستوده‌اند، اما داوری ایشان در مورد این که «بر ما معلوم نیست متنی که شادروان دکتر کیا منتشر کرده است چه اندازه صحیح و یا چه اندازه معیوب است، زیرا او نیز قطعاً... مفهوم بسیاری از مطالب این رساله را نمی‌دانسته است» به هیچ وجه هیچ‌یک از سخنان ایشان را توجیه نمی‌کند. بخش نخست گفتار ایشان، یعنی ما در طی بیش از ۵۵ سال از نشر کتاب کیا در جا زده‌ایم و هیچ پیشرفتی در این زمینه نکرده‌ایم. بخش دویم دانشی است شگفت درباره‌ی نادانی کیا که قیاس شگفتی است. تا آنجا که من کیا را می‌شناسم (هم شاگرد او بودم و هم دست کم سی‌بار با او هر با دو ساعت پیاده‌روی و طبعاً گفتگو کرده‌ام)، او معنی اگر نه همه بلکه بسیاری از آن سخنان را می‌فهمید. من شاهد چند ساعت گفتگوی او در این زمینه با یکی دیگر از استادانم بوده‌ام. باز هم به این مقاله اشاره خواهم کرد.

مقاله‌ی آقای حبیب برجیان (ص ۱۱۳ - ۱۱۶) درباره‌ی سه مقاله که به زبان انگلیسی درباره‌ی دو گویش شمال نوشته‌اند، نوشته‌ای است باضابطه و منظم و برای جوانان آموزنده، گرچه آقای برجیان تفاوت چندانی با جوانان دانشمند ندارد. برجیان به‌حق اشاره کرده است که در جهان کارهای با ارزش کیا مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته. این کار هنوز هم رواج دارد و بسیاری از غربیان می‌کوشند نوشته‌های بومیان را در مورد فرهنگ خود نادیده بگیرند. آقای علی بلوکباشی از همکاران قدیمی کیا مجمع‌الامثال

او را معرفی کرده‌اند (ص ۱۱۷ - ۱۲۶). او هم مقدمه‌ای عمومی نوشته است که ربطی به کار کیا ندارد، اما معرفی او از کتاب دقیق و رسا است. آقای بهرامی «ماه فروردین روز خرداد» را معرفی کرده و کارهایی را هم که پس از آن چاپ شده است و حتی خلاصه برخی از نظرها را نقل کرده‌اند. آنگاه نقدی را که زنده‌یاد محمد پروین گنابادی درباره کتاب مبتکرانه کیا، قلب در زبان عربی، نوشته بود (۱۳۴۱)، نقل کرده‌اند؛ مقاله‌ای است هنوز هم دانشمندانه، آموزنده، سودمند و ستایش از کار مبتکرانه کیا که تاکنون هم گویا نظیری نیافته است (ص ۱۳۵-۱۴۵).



آقای مصطفی ذاکری هم در معرفی معیار جمالی از ضوابط علمی دور افتاده‌اند (ص ۱۴۷-۱۶۱). مقاله شامل نکات بسیاری است که «در نیک و بدش هزار حرف است» و من تنها به مهمترین آنها می‌پردازم. در آغاز (ص ۱۴۷) حدس زده‌اند که کیا زبان پهلوی را از هر تسفلد یاد گرفته بود. هم کیا و هم صادق هدایت به تشویق ذبیح بهروز و دکتر مقدم و با اندک راهنمایی‌های این یک، به آموختن زبان پهلوی آغاز کردند. کیا خودآموزی کرده بود و این از استعداد درخشان کیا که ایشان هم بدان خستو هستند بعید نبود. همچنین غلط‌های کتاب سبک‌شناسی بهار را نتیجه کار کیا دانسته‌اند (ص ۱۴۸) و نه این که اساساً بهار معنی نشانه‌های کیا را نمی‌فهمیده و در حروفچینی هم بی‌دقتی شده است. آنگاه وارد یک بحث لغوی شده است که در نتیجه آن خواننده جوان نمی‌تواند دریابد که چه مقدار از این حرف‌ها از کیا و

چه مقدار از نویسنده است. نویسنده می‌بایست کتاب را معرفی می‌کرد اما اگر نکته دیگری درباره این کتاب یافته است، جای آن در معرفی یک کتاب کهن نیست. پس از آن به قدمت معیار جمالی پرداخته‌اند و واژه‌نامه‌های کهن را یادآور شده‌اند که در آن جای معجم‌اللغات و المصطلحات از نویسنده‌ای ناشناخته (به علت افتادگی آغاز کتاب) در سده پنجم خالی است، که نسخه تنهای آن از آن زنده‌یاد احمد افشار شیرازی بود. من به علت دوری از کتاب‌های خود (که بخش مهمی از آن هم به سرقت رفت) محل معرفی این واژه‌نامه را به یاد ندارم. جای سخنان ایشان در مورد شاهد و مثال (ص ۱۵۴-۱۵۵) این کتاب نیست و باید در جای دیگری گفته شود. این اصلاً طرز معرفی یک کتاب کهن نیست. آنگاه کار کیا را بر روی این کتاب تنها در حدود یک صفحه معرفی کرده به سراغ فارسی‌گرایی کیا رفته‌اند که ربطی به کتاب ندارد. ایشان در این قسمت به کارهای جوانی دکتر مقدم که بعدها خود آنها را انتقاد می‌کرد ایراد گرفته که ربطی به کیا ندارد.

اما در این کار ایشان مطلب جالبی هست که باید به آن توجه کرد. ایشان برای این که ناآشنایی ترجمه دکتر مقدم را نشان دهند، گفته‌اند که «ترجمه باید چنان باشد که هر کسی در هر جای ایران و با هر عقیده و فکر و سلیقه و هدفی که دارد معنای آن را بفهمد. اکنون من ترجمه همین عبارت را از انگلیسی به فارسی معمولی نقل می‌کنم تا با ترجمه دکتر مقدم مقایسه شود: داریوش شاه می‌گوید... این را من از اهوره مزدا همراه با خدایان خاندان سلطنتی می‌خواهم که لطف فرمایند...» (ص ۱۵۸). این ترجمه را میلیون‌ها ایرانی نمی‌فهمند، چون زبانشان فارسی نیست، به‌علاوه توده مردم و حتی هر باسوادی، کتیبه داریوش می‌خواند که چه کند؟ دیگر این که بر پایه ترجمه ایشان، چنین هم می‌توان فهمید که خدایان خاندان سلطنتی هم به همراه داریوش از اهوره مزدا چیزی را می‌خواسته‌اند. اشکال در آن است که ایشان به جای حرف ربط ساده «همراه با» گذاشته‌اند و در نتیجه جمله گنگ شده است. این نکته یادآور دبیری است که به شاگردان خود می‌گفت: مسئله‌ای را که هر کودکی می‌تواند حل کند نتوانسته‌اید حل کنید، حالا خودم حل می‌کنم تا ببینید. اما در اینجا دبیر نتوانسته است مسئله را



حل کند. تا آنجایی هم که من اهوره مزدا را می‌شناسم، او «حفظ» نمی‌کند، می‌پاید. «لطف» هم نمی‌کند، می‌دهد، اهوره مزدا با الله تفاوت دارد. مقاله ایشان با چند نکته دیگر پایان می‌یابد که در پایان این مقاله به آن خواهیم پرداخت.

آقای راشد محصل چند نمونه از متن نوشته‌های پهلوی را به شکلی خلاصه ولی بسیار گویا معرفی کرده و برخی از پیشنهادها را به‌ویژه در باره خوانش متن‌ها را عنوان کرده‌اند تا سودمندی کتاب حتی پس از شصت سال دریافته شود (ص ۱۶۳-۱۶۹). معرفی آقای قربانی زرین از قلب در زبان عربی، به‌ویژه بی‌توجه به مقاله محمد پروین گنابادی صورت گرفته است و در آن به اهمیت کار کیا بی‌توجهی شده است (ص ۱۷۱-۱۷۵). به این نکته باز خواهیم گشت.

خانم کتایون مزدپور به معرفی دقیقی از راهنمای گردآوری گویش‌ها پرداخته‌اند. اما ایشان هم تا حدی فاصله زمانی نویسنده را با زمان ما نادیده گرفته‌اند. پیش از دکتر کیا مورگن‌اشترینه راهنمایی بسیار کوچکتر از کار کیا تهیه کرده بود که اگر با کار کیا مقایسه شود، آنگاه اشکال کار آن استاد نروژی تحصیل‌کرده اروپا و اهمیت کار کیا روشن خواهد شد. روشن است که با ابزارهای مکانیکی و الکترونیکی امروز و پیشرفت زبان‌شناسی، روش کار بکلی تغییر کرده که خود قابل انتقاد هم هست (ص ۱۷۷-۱۹۱).

بخش چهارم مقالات تقدیمی است در ۵۰ صفحه. نخست مقاله آقای قربانی زرین را به نام «قلب در زبان و ادبیات پارسی و تازی» داریم (ص ۱۹۵-۲۱۵) که نشان می‌دهد ایشان مقصود کیا را از تألیف کتاب قلب درست دریافته و با آن که مدعی است که «به تفصیل و با دسته‌بندی بدان‌ها خواهیم پرداخت» (ص ۱۹۵)، تقریباً بر قلب در زبان نکته‌ای تازه نیفزوده است. قلب ادبی هم اصلاً منظور کیا نبوده است. البته با توجه به محدودیت کار کیا که خود آن را یادآور شده بود (کیا، ۱۳۴۰، «قلب در ...»، ص. چهارده) اضافه کردن بر فهرست مقلوب‌ها کاری است که راه بازی دارد. اما حتی در اصولی که کیا وضع کرد و آقای قربانی در هیچ یک از دو مقاله خود در آن زمینه حرفی نداشته‌اند، می‌توان کارهایی تازه‌تر کرد و جای این نکات خالی است و از جمله این که با توجه

به گسترده‌ترین فرهنگ‌های عربی، باید دید که قواعد کیا در موارد مقلوب (احتمالات او) صد در صد درست می‌آید یا نه. اگر همتی داشته باشیم باید از جمله صرف این کار کنیم.

آقای مجدالدین کیوانی مقاله «نقش احساسی زبان و شیوه حافظ در ابراز ناخوشنودی‌ها» (ص ۲۱۷-۲۳۱) را نوشته‌اند که در مقدمه آن به سه کارکرد زبان پرداخته‌اند و کاش برای آن به یک اثر زبان‌شناسانه مراجعه می‌کردند تا موارد دیگری از کارکرد زبان، مانند پرسشگری، کانال صوتی میان دو نفر / منبع یا زبان با حداقل بار معنایی، زبان چون ابزار موسیقایی و مانند آن هم اشاره‌ای می‌شد. در این مقدمه بر جنبه ناخودآگاه انسان بی‌توجهی شده است. در بررسی «رند» ایشان هم مانند اکثر «حافظ‌پژوهان» از مراجع به فرهنگ‌های کهن و دقیق سر باز زده‌اند. و باز مانند ایشان برای معنی آن از شعر و برداشت امروزی ما (به قول شیخ شبستری: عرف عام) کمک گرفته‌اند. سرانجام به نتیجه‌ای رسیده‌اند که بی‌شبهت به نتیجه داریوش آشوری (۱۳۸۱، ص ۲۸۶-۳۰۳) نیست. در نظر ایشان آدم «عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی» همان رند است (ص ۲۲۹).

خانم مهشید میرفخرایی درباره «ارکان گاهشماری و تقسیمات آن در زبان ختنی» سخن گفته‌اند (ص ۲۳۳-۲۴۱) که با توجه به اطلاعات اندک ما از زبان و فرهنگ ختن، غنیمتی است. مقاله ایشان بیش از آن که ارکان گاهشماری (مبانی حساب‌های تقویمی) را معرفی کند، معرف اصطلاحات مربوط به زمان در ختنی است. در صفحه ۲۳۷ گویا سهوی رفته است: «یک سال گردش ماه به دور زمین یا خورشید به دور آن» که گویا باید یک سال گردش به دور خورشید باشد و گر نه گردش ماه به دور زمین یک سال نیست و خورشید به دور چیزی نمی‌گردد. شاید دقیق‌تر این بود که می‌گفتند دوازده بار گردش ماه به دور زمین. امروزه در اصل چینی دوره دوازده ساله حیوانی تردید وجود دارد (ایشان به نقل از نظر بیلی به اصالت چینی آن اشاره کرده‌اند، ص ۲۴۰). در پایان بخش فارسی کتاب، نمایه‌های آن را می‌بینیم. بخش انگلیسی نمایه ندارد.

بخش انگلیسی نیز مقالات تقدیمی است، چنان که آمد، در ۱۶۶ صفحه. در این بخش سه مقاله از آقای

می‌توان آن‌ها را پیشنهاد کرد. از آنجا که آهنگ من نقد این مقاله نیست به همین مقدار اکتفا می‌کنم، ضمن این که کوشش ایشان را در بررسی گویش‌های شمال ایران ارج می‌نهم.

مقاله دویم ایشان «بازبینی نصاب طبری» است (ص 49-80). ایشان کوشیده‌اند «نصاب طبری» را چنان که در زبان‌شناسی امروز نگریسته می‌شود، معرفی کنند، چه از چاپ آن شصت سال می‌گذرد که آقای برجیان هم متولد نشده بودند و در آن روزگار حتی در اروپا هم زبان‌شناسی حال و روز دیگری داشت. من باور دارم که چنین کارهایی که تجدید کارهای کهن است نباید از ارزش کار کهن بکاهد، زیرا که در همه‌جای جهان تقدم فضل را ارزش می‌نهند. البته در ایران شصت سال پیش چنین کارهایی، حتی سبک‌شناسی بهار معجزه بوده است. دیگر این که از تألیف این اثر حدود دویست سال می‌گذرد و باید همچون اثری تاریخی بررسی شود و نه همزمانی. البته تدوین واژه‌نامه‌های طبری-انگلیسی و برعکس، از کارهای مفید است. در ص 78 نام ماه‌های طبری را با نام‌های منطقه البروج برابر نهاده‌اند که کاری است نادرست، چرا که سال طبری، خورشیدی گردان (ناقص) است و نه ثابت (کامل) و آن جدول تنها ۱۵۰۸ سال یکبار درست است (و به کاری نمی‌خورد) و نه همیشه. به همین دلیل بجای دوازده عنوان یک عنوان سیزدهم هم پیدا کرده که پنجه طبری است و طبقاً برابری در انگلیسی ندارد و فارسی آن (پنجه دزدیده) را هم نداده‌اند.

مقاله سیوم ایشان «گویش افتری» است که به همت صادق کیا جمع‌آوری شده بود. او کوشیده است مقاله خود را مانند مقاله پیشین نو کند و آخرین آگاهی‌ها را به آن بیفزاید. از آنجا که این مقاله بسیار دراز می‌شود، از بررسی این مقاله می‌گذرم و به یادآوری نکته‌ای مهم بسنده می‌کنم. چند مورد در این مقاله، از جمله ص 82 دیده می‌شود که تلفظ کومش (دامغان) را به فارسی و عربی به این شکل داده‌اند:

Pers. Kōmiš, Arab. Qūmis
این واژه است که اگر در عربی i باشد، ممکن نیست در فارسی هم همان باشد، زیرا کسره فارسی و عربی از دو جنسند. کسره عربی i کوتاه است در برابر یاء که

حبیب برجیان و مقاله‌ای از آقای حسن رضایی باغ‌بیدی آمده است. نخستین مقاله آقای برجیان درباره «زبان فراموش‌شده گرگان» است، در هشت بخش که بخش آخر آن دارای چند قسمت است. در این هشت قسمت کوشیده‌اند تا گزارشی از تاریخ گویش گرگانی و برخی از کارهایی را که در مورد مواد و واج‌شناسی آن کرده‌اند معرفی کنند. مقاله ایشان سخت بحث‌انگیز است و بر خلاف آنچه در یادداشت فارسی خود نوشته‌اند، در این بخش کاری کرده‌اند که انسان در نمی‌یابد که برخی از نکات را کیا دریافت کرده بود یا یافته‌های ایشان است، مانند آنچه از حدودالعالم و احسن‌التقاسیم در مورد زبان استرآباد قدیم نقل کرده‌اند. در نقل از احسن‌التقاسیم هم بی‌گمان غلطی روی داده است.

Yastamilūna ilāhan (?) , yaqūlūna hādih... (p.12).

که در این شکل «یعنی خدایی به کار می‌برند»، در حالی که متن می‌گوید «ها به کار می‌برند و می‌گویند هاده (بده!)...» در وضعیتی که در آن متون آشکارا از لوتر استرآبادی و فارسی گرگانی سخن رفته است، نویسنده تردید می‌کند که پس زبان استرآباد چه بوده است (ص 13). معنی لوتر در فارسی روشن است و برای آن نویسندگان هم روشن بوده و آن را در برابر زبان نهاده‌اند. چیزی که باید فهمید این است که آنان طبری را هم نوعی فارسی می‌دانسته‌اند.

سوالی که ایشان بعداً کرده‌اند شگفت‌انگیز است: «اما روشن نیست که کدام یک از دو زبان مذکور در حدود (العالم) گرگانی بود: لوترای استرآبادی یا پارسی گرگانی (همان ص). مطمئنم که ایشان هم می‌پذیرند که لوترای استرآبادی که نبوده است، پس: دو منهای یک برابر است با یک. ایشان معنی لوتر را هم در پا صفحه داده‌اند. مقاله کم و بیش به همین ترتیب پیش می‌رود و خوشایند ذوق غربی است. ایشان در بررسی صداهای گرگانی دشواری‌های کار خود را گفته‌اند (ص 23 به بعد). یکی از راه‌های حل این مشکل، بررسی مقایسه‌ای - تاریخی است، زیرا از سده پنجم هجری به بعد آثاری مفصل، مانند ترجمه مقامات حریری یا ترجمه قرآن از طبری داریم، اما نویسنده گویا امکان آن را ندارد. همچنین راه‌های دیگری برای کارهای قیاسی هست که دست کم در مورد گروهی از واژه‌هایی که ایشان مطرح کرده‌اند،



کسره‌ای دراز است. عربی دارای سه صدا است که هر کدام بر دو نوع است، کوتاه و بلند. اما کسره فارسی در برابر *i* است و نه کوتاه یا بلند چیزی دیگر و این اشتباهی است که در بیشتر آثار زبانشناسی تاریخی ایران و گاه زبانشناسی همگانی دیده می‌شود. علت این اشتباه در برگزیدن روشی ویژه در زبانشناسی تاریخی و اتکاء به زبان‌های مرده است. به نظر من باید از زبان‌های زنده آغاز کرد. این بحث باید به شکل گسترده و با تفصیل در جای دیگری دنبال شود.

مقاله آقای حسن رضایی باغ بیدی درباره «ویژگی‌های زبانی ترجمه سنسکریت فصل سیزدهم شکند گمانیک وزار» تألیف مردان‌فرخ اوهرمزدادان است (ص 166-130). ایشان در آغاز مقاله، شکند گمانیک، نویسنده، ترجمه آن به سنسکریت، مترجم آن دستور نریوسنگ، نسخه‌های ترجمه و موقعیت تاریخی ترجمه را معرفی کرده‌اند. آنگاه به فصل سیزدهم کتاب پرداخته‌اند که نقدی است بر آفرینش در دین یهود بر پایه سفر پیدایش در تورات. در این بخش متن پازند و ترجمه سنسکریت آن را جمله به جمله سنجیده‌اند و در این مقایسه نکاتی را که ممکن است پرتوی برخی از گوشه‌های متن بیفگند، یادآور شده‌اند.

پس از این، شگردهای ترجمه و تغییرات دستوری یا واژگانی را در ترجمه از پهلوی به سنسکریت یادآور شده‌اند که از جمله بخش‌های جالب این مقاله است، مانند ترجمه مصدر به اسم، ترجمه از یک وجه (فاعلی) به وجه دیگر (امری) و نمونه‌های دیگر. مقاله با کتابنامه پایان می‌یابد.

کیا، استادی راهگشا

استاد ما دکتر محمدصادق کیا بی‌گمان استادی یگانه بود. اینکه چرا برخی از ره‌آوردهای او نادیده گرفته شده یا همچون چیزهای بدیهی بی‌یادی از او رو به فراموشی است، نتیجه سخت‌گیری‌ها، انضباط و اخلاق ویژه او، اختلاف در باورها و بی‌باوری‌های او در مورد برخی و ناگزیر پی‌آمدهای آنهاست. در غرب هم که انسان بومی یعنی بی‌سواد (اما می‌توان حرف‌های او را با ذکر همان منابع و اندکی تغییر به نام خود چاپ کرد). من افتخار این را داشته‌ام که در دانشسرای عالی شاگرد

او باشم. آنچه از او در آنجا آموختم، چه از نظر حجم و چه ارزش علمی قابل مقایسه با کار هیچ استاد دیگری نبود. او به من روش آموخت، چیزی که در کار دیگران نبود یا اگر بود، استقلال نداشت (می‌توان مقایسه دقیقی کرد، اما یادآوری نقاط ضعف استادان رفته کاری درست نیست، من این را در روی برخی از ایشان گفته‌ام). او نه تنها به ما پهلوی آموخت، یاد داد که متن را چگونه درس بدهیم. متأسفم که به علت اختلاف سیاسی و پس از یک گفتگوی تند با او و استاد دیگرم، دکتر محمد مقدم، مدتی دراز از دانش آن دو و بویژه دکتر کیا محروم شدم. من در آن روزها نمی‌فهمیدم که حساب علم هر کس را از باورهایش باید جدا کرد.

پس از سالها و هنگامی دوباره نزد او رفتم که روزگار بر ما، هر دو، جفا کرده بود و او ساکت شده بود. اینک این نوشته کوتاه را به خاطر آن استقلال روش و بهره‌ای که از او گرفته‌ام به یاد او می‌نویسم. همزمان باید بگویم که کیا مردی باهوش — بسیار باهوش — بود (نیز مصطفی ذاکری، ص ۱۴۸ ارجح‌نامه صادق کیا). من از او چیزها دیده‌ام که حکایت‌کردنی است. او زبان پهلوی را خود و بی‌استاد یاد گرفته بود.

لازم است که خیلی کوتاه به یکی دو کار علمی که صادق کیا کرده است پردازیم و آنگاه ببینیم در این کارها چه تمایزی میان او و دیگران هست. کیا در زمینه زبان پهلوی، زبان فارسی، زبان عربی، گویش‌های ایرانی، لوترها، ویرایش متن‌های کهن، حروفیان و نقطویان و زمینه همگانی فرهنگ کار کرده بود. از میان همه این زمینه‌ها در این نوشته تنها به کارهایی می‌پردازم که در زمینه زبان عربی و حروفیان و نقطویان کرده است. مهم‌ترین ویژگی کیا مانند استادانش (اما تنها در دانش) مقاومت و حتی ستیزه‌ای است که با «پیروی» داشت، ولی به یادگیری بسیار احترام می‌گذاشت و از همه استادان خود با احترام یاد و شاگردانش را هم تشویق می‌کرد.

کیا سه کار مهم — و در زمان خود بسیار مهم — در زبان عربی کرده است: قلب در زبان عربی (دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، «ابدال در زبان عربی» (چاپ نشده است) و «قلب و ابدال در زبان عربی» (هر دو با هم در یک واژه، همچنین چاپ نشده). از میان این سه کار، سیومی بسیار وقتگیر بوده و همین دلیل دیر انجامید و چاپ



نشده، اما از علت چاپ‌نشدن دویمی بی‌خبرم. دو چیز توجه‌گیر را به پدیده قلب در زبان عربی جلب کرد. یکی اشاره ذبیح بهروز که با ذکر چند مورد، آن را قابل توجه و بررسی دانسته بود. برای بررسی این پدیده، انتظار بهروز به آن دلیل از کیا بود که او در دبیرستان نه رشته ادبی که ریاضی خوانده بود (و البته همزمان دیپلم ادبی هم گرفته بود) و بنابراین حساب احتمالات را که مبنای این کار بوده، بهتر می‌فهمیده است.

کیا در پیشگفتار کتاب قلب... اشاره‌ای می‌کند که نشان می‌دهد مبنای کار او حساب احتمالات بوده است: «نخست آن که هر ماده ثلاثی پنج صورت مقلوب و هر ماده رباعی ۲۳ صورت مقلوب می‌تواند داشته باشد، ولی برای هیچ ماده ثلاثی و رباعی بیش از چهار صورت مقلوب به دست نیامده است» (ص، سه). اما حتی کسانی که این مطالب را امروز نقل می‌کنند، ارزش آن‌ها را درست نمی‌شناسند. در واقع کیا طرح کاری را ریخت که امروزه با رایانه می‌کنند، اما چون در روزگار او چنین وسیله‌ای نبود، ناگزیر آن را دستی انجام داد. یعنی این روشن است که از هر سه حرف اصلی افعال عربی — که محصول صرف سنتی و نه چندان درست است — شش شکل می‌توان داشت که ناگزیر یکی اصلی و باقی (۵ تا) صورت‌های محتمل مقلوب خواهد بود. همچنین از در هم زدن چهار حرف اصلی با ابتدا قرار دادن هر یک شش شکل می‌توان به دست آورد که حاصل ضرب آنها (چهار در شش آرایش) بیست و چهار می‌شود. پس می‌توان بیست و چهار شکل به دست آورد که یکی اصلی و مانده آن (۲۳ تا) صورت‌های محتمل مقلوب خواهد بود.

می‌بینیم که کیا یادآوری می‌کند که «ولی برای هیچ ماده ثلاثی و رباعی بیش از چهار صورت مقلوب به دست نیامده است». چرا و در واقع این سخن او یعنی چه؟ چرا پژوهشگران امروزی چنین سؤالی را نمی‌کنند و باید کرد تا شاید راهگشا شود. کیا خود این را می‌دانست، اما توضیح نداد. شاید به نظرش روشن می‌آمده است، ولی رفتار امروزیان نشان می‌دهد که نیاز به توضیح داشته است.

شکل‌نگرفتن پنج شکل مقلوب و محتمل ثلاثی و بیست‌وسه تایی رباعی به دلیل محدودیتی است که در هر زبان برای شکل‌گیری خوشه‌های صدایی هست. هر

زبان از این لحاظ دارای محدودیت‌های آنچنان بسیار است که تنها از طریق محاسبه می‌توان آن‌ها را به دست آورد و به کاری هم نمی‌خورد. شناختن ندانسته‌ها علم مهمی نیست.

اما از آنجا که محاسبه همه شکل‌های غیرممکن صدایی در هر زبانی و از جمله عربی کاری دور و دراز و نتیجه آن حجمی از آگاهی‌های به‌دردنخور است، کیا کوشید خوشه‌های آشنا را که بسیار محدودتر است، بشناسد و از راه آنها فرهنگ‌ها را بررسی کند. نتیجه همانی است که او یافت و آن تنها چهار صورت مقلوب برای هر ماده ثلاثی یا رباعی است (البته در بدنه‌ای که او در اختیار گرفت).

یک نکته دیگر هم به این کار کمک می‌کند و آن این است که اساساً ریشه افعال زبان‌های سامی دوحرفی بوده که بعداً عنصر سیومی (و به‌ندرت سیوم و چهارمی) به آن افزوده شده است. این نکته را من خود نخستین بار در اسفندماه ۱۳۳۸ هنگام راه‌پیمایی با کیا از او شنیده و یاد گرفته‌ام. به همین دلیل است که جم، جمد، جمر، جمش، جمع، جمل، جم و جمی (که خود آن‌ها را یافتیم) به معنی جمع‌شدن یا جمع‌کردن است و عنصر سیوم در همه آنها اضافی است (این که چرا عنصر سیوم تا این اندازه متفاوت است، خارج از بحث ماست). نتیجه این که صورت‌های مقلوب بیشتر در دو حرف اصلی و تاریخی صورت می‌گیرد تا حرف اضافی جدید. این نتیجه کیا را به آنجا رساند که به این گفتار کهن اهمیت دهد که «ومن سنن العرب القلب».

سخن بالا خود کهن است، سنت (در معنی ترادیسون) هم چیزی است بی‌تاریخ، به همین دلیل نمی‌دانیم این کار در زبان عربی از چه زمانی پدید آمده است، به‌ویژه به آن دلیل که ما ناگهان با صورت نوشتاری زبانی از سده هفتم میلادی آشنا می‌شویم (چهارده قرن و نیم سابقه) که در تاریخ زبان، زمان درازی نیست. گذشته از آن، از همین زمان با قرآن کریم کتاب دینی مسلمانان، حدیث‌های پیامبر گرامی اسلام (ص)، خطبه‌های خلفا و پیشوایان دیگر اسلام و سروده‌ها و نوشته‌های دیگر، این زبان شکل ثابت و به‌طور نسبی استاندارد یافته که امکان قلب را در آن کم می‌کرد، گرچه در گردآوری واژه‌های عربی شکل‌های قومی و قبیله‌ای فراوانی به فرهنگ‌ها راه



یافت که تا آن زمان نقش گویشی داشته و پس از آن جزو گنجینه واژگان زبان رسمی عربی شده است.

کیا آهنگ آن نداشت که واژگان مقلوب عربی را به دست دهد و به همین دلیل به بزرگترین و مشروحترین واژه‌نامه‌های عرب نپرداخت و این را خود یادآور شد (نک: قربانی زرین، در ارجنامه، ص ۱۷۵). او می‌خواست به اهمیت و حجم این پدیده در آن زبان رهنمون گردد و روش کاری را بیاموزد که تا زمان او در ایران و حتی بسیاری از جاهای دیگر جهان هم سابقه نداشته و به قولی بی‌نظیر است (همان).

در روند آموزش و کار کیا است که اثر درخشان ذبیح بهروز را بر او می‌بینیم، پدیده‌ای که در سنت کهن ما وجود داشته و به مرور مرده است. خواجه عبدالله انصاری را سخنی است که البته بعید است از خود او باشد: دود از آتش و خاک از باد چنان نشان ندهد که شاگرد از استاد و مرید از مراد.

این روش که مهم‌ترین نتیجه آن انضباط درخشان علمی است، پس از کیا به کسی منتقل نشد و دلایل آن را در آغاز این نوشته یادآور شدم. ممکن بود که دنبال کردن راه و روش او کمکی به پیشروی زبانشناسی ریاضی در کشور ما بکند. تا آنجا که می‌دانم و از عبدالرحمان بدوی هم شنیدم، کتاب قلب در زبان عربی در کشور مصر مورد توجه قرار گرفت و تا سال‌ها از مراجع مهم دانشجویان زبان عربی بوده است. لازم به یادآوری است که به دلیل همان استقلال و دقت روش، کیا مقوله قلب را در واژه، همچون پدیده‌ای ناخودآگاه با قلب در آنچه آگاهانه و از بازی‌های ادبی است که از واژه تا فراتر از واژه را شامل می‌شود و در زبان‌های دیگر هم از کهنترین زمان‌ها هست به هم نمی‌آمیخت و اگر کسی این کار را بکند، ادعای کردن کاری کاملتر یا نوتر، نه تنها نادرست، بلکه انحراف از شیوه علمی است (نک: قربانی زرین، در ارجنامه، ص ۱۹۵ به بعد).

کار دیگر درخشان کیا ابدال در زبان عربی است. در این کار هم کیا اساس را صورت‌های محتمل قرار داد، بدین معنی که بر پایه عادات و امکانات زبانی ملت‌های گوناگون، صورت‌هایی از ابدال قابل پیش‌بینی است و صورت‌هایی غیر ممکن. در بسیاری از زبان‌ها احتمال ابدال صدای «غ» به «س» و بر عکس وجود ندارد و در

برابر آن احتمال ابدال «ر» به «ل» یا بر عکس بسیار است. در این کار هم خوشه‌های صدایی هر زبان و نزدیکی مخارج حروف موثر است، یعنی ابدالی خارج از امکانات خوشه‌های صوتی و عادات زبانی صورت نمی‌گیرد یا دست کم احتمال آن بسیار اندک است. به این ترتیب صورت‌های محتمل مبدل قابل پیش‌بینی است، یعنی می‌توان آن‌ها را حدس زد. این به خودی خود یعنی صورت‌های مبدل را می‌توان باز شناخت.

از سوی دیگر صورت‌هایی از ابدال در هر زبانی شایع یا شایعتر است، مانند ابدال «ر» و «ل» در فارسی به همدیگر. و صداهای گوناگون «ز»، «ذ»، «ظ» و «ض» در زبان عربی به یکدیگر به دلیل نزدیکی مخارج با کنار هم نهادن این داده‌ها می‌توان شکل‌های ممکن‌تر را حدس زد، گرچه در نهایت بهتر است که با آمار صورت‌های ممکن کار کرد.

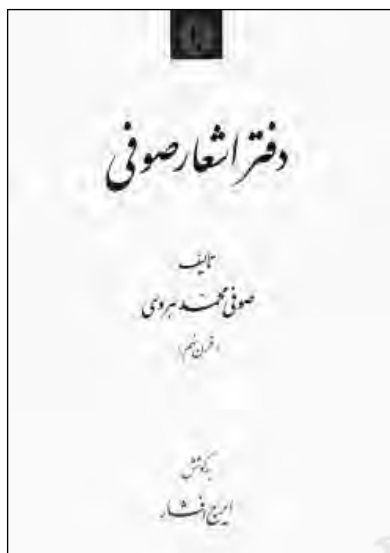
بخش دیگری که در این نوشته به آن اشاره‌ای می‌کنم، توجه کیا به دو مذهب در ایران است که حروفیان و نقطویان باشد. او اگرچه به تصادف و در بررسی‌های گویش‌شناختی با این دو مذهب آشنا شد، اما کار او در زمان خود بسیار مهم بود (تتبع او حیرت‌انگیز است. افشاری، ارجنامه، ص ۱۱۲) به دو دلیل: نخست این که پیش از کار او آگاهی‌های علمی درباره این دو فرقه بسیار اندک بود و دیگر این که روش او هم در شناساندن این دو فرقه تازگی داشت، گرچه به دلیل آن که این آگاهی‌ها اندک‌اندک به دست او رسید، یکپارچگی لازم را نیافت. به همه این دلایل باید او را پیشرو شناخت واقعی این دو فرقه دانست.

اما مهم این است که بررسی‌های کیا به آن دلیل سنجیده و منظم است که ۱. با وجود معرفی و نتیجه‌گیری از متن‌هایی ناشناخته، بسیار دقیق است و ۲. با وجود این که تحصیلات و مطالعات او در ادبیات فارسی و سپس زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بوده، بسیار روشمند و منظم است.

در کار کیا مهمترین مسئله استقلال خود فرقه است و به همین دلیل در بررسی‌های خود هیچ پیش‌فرضی مانند این که فرقه‌های ایرانی ریشه ثنوی دارند یا آثاری از دین مزدک دارند و... ندارد. او می‌کوشید فرقه را چنان که در مدارک او می‌نمود بررسی کند. گذشته از این

دفتر اشعار صوفی، تألیف صوفی محمد هروی (قرن نهم)، به کوشش ایرج افشار، ناشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۶ش.

محمود عابدی



دیوان صوفی محمد هروی، با عنوان دفتر اشعار صوفی، اخیراً به کوشش استاد ایرج افشار، در سلسله انتشارات میراث مکتوب به طبع رسیده است.

متن این دیوان بر اساس دست‌نوشته منحصر به فردی است که به تاریخ ۸۷۸ (دفتر اشعار صوفی، مقدمه مصحح، هجده) و به دست یعقوب بن اسحاق اسماعیلی^۱ قهستانی (همان، ص ۱۸۲) کتابت شده است، و این کتابت، چنان که از اشارات کاتب بر می‌آید (همان، ص ۳۷، ۴۳، ۴۷ و...)، در روزهایی صورت گرفته است که شاعر هم‌چون در گذشته یاد می‌شود. بنا بر این دیوان (ص ۳۴ و ۴۰) صوفی هروی، سلطان حسین بایقرا، امیر تیموری (حکومت ۸۷۳ - ۹۱۱) را در دو قصیده، و در سال‌های نخستین به قدرت رسیدن وی (یعنی پیش از سال کتابت نسخه، ۸۷۸، مقدمه مصحح، ص ده) ستوده است؛ اما وی به عللی نتوانسته است رابطه چندانی با حکومتیان برقرار کند. از جمله به سبب جای اقامت (احتمالاً دور از هرات)، محدودیت دوره هم‌زمانی، قدرت شاعری، اختلاف طریقت تصوف^۲، و یا همه آن‌ها؛ و گویا به دلیل بعضی از این عوامل نام او در تذکره مجالس‌النفائس امیرعلی شیر نوایی نیامده است (همان، مقدمه، ص دوازده). در تذکره‌ها و منابع شناخته

هوشیارانه اساسی‌ترین بخش‌ها و ارتباط آن‌ها را پیدا می‌کرد. او در می‌یافت که فرقه‌های حروفی و نقطوی باید دین‌های شدیداً تأویلی باشند و به همین دلیل هیچ ربطی با معاصران خود و از جمله اسماعیلیان انجدران نداشته باشند. ارتباط آنان حتی با فرقه‌های صوفیانه و به‌ویژه قلندران دشوار بود، چرا که اینان در باورهای خود سخت استوار و مخالف رفتارهایی بودند که در قلندران و حتی خاکساران دیده شده است. تنها فرقه‌ای که کیا به ارتباط آن به این دو فرقه پی برده بود، بابیه بود که در بیان بسیاری از اصول و فروع دین خود با این دو فرقه همانندی‌هایی دارد، اما این دل‌بستگی را نداشت که به این گونه مسائل بپردازد و البته برای همه قابل فهم است. پدران او نوری بودند و او نمی‌خواست کسی را بیازارد. در بررسی کار گذشتگان رعایت زمان و مکان اهمیت اساسی دارد. بی‌گمان اگر کیا در زمان دیگری می‌زیست انسان دیگری می‌شد.

کتابنامه

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، عرفان و زندگی در شعر حافظ، تهران: نشر مرکز.
- افشاری، مهران (۱۳۸۷)، «نقطویان یا پسیخانیان» در: ارجمانه صادق کیا، ص ۱۰۹-۱۱۲، نک: بهرامی.
- بهرامی، عسکر (۱۳۸۷)، ارجمانه صادق کیا، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ذاکری، مصطفی (۱۳۸۷)، «واژه‌نامه معیار جمالی» در: ارجمانه صادق کیا، ص ۱۴۷-۱۶۲، نک: بهرامی.
- قربانی زرین، باقر (۱۳۸۷)، «قلب در زبان عربی» در: ارجمانه صادق کیا، ص ۱۷۱-۱۷۶، نک: بهرامی.
- همو (همان)، «قلب در زبان و ادبیات پارسی و تازی» در: ارجمانه صادق کیا، ص ۱۹۵-۲۱۰، نک: بهرامی.
- کیا، صادق (۱۳۳۰)، نقطویان یا پسیخانیان، ایران کوده، شماره ۱۳.
- همو (۱۳۳۰)، «آگاهی‌های تازه از حروفیان» مجله دانشکده ادبیات، تهران، سال ۲، شماره ۲، ص ۳۹-۶۵.
- همو (۱۳۳۵)، «واژه‌های مقلوب عربی» همان مجله، سال ۴، شماره ۴، ص ۱۱-۴۶.
- همو (۱۳۳۰)، واژه‌نامه گرگانی، دانشگاه تهران.
- همو (۱۳۴۰)، «قلب در زبان عربی، تهران: دانشگاه تهران.



شدهٔ دیگر نیز نامی از محمد صوفی هروی در میان نیست (همان، همان صفحه)، و از این روی او را در زمرهٔ اطعمه‌سرایان هم نیاورده‌اند (همان، ص پنزده؛ کلیات بسحق اطعمهٔ شیرازی، مقدمهٔ مصحح، ص صدویازده). گفته‌اند صوفی در تصوف به طریقت شاه نعمت‌الله ولی متمایل بوده است^۳ (مقدمه، ص یازده و ۱۵۸)؛ اما ظاهراً این قول محلّ تردید است، چرا که او قصیده‌ای در مناقب مولا علی بن ابی طالب (ع) دارد و در آن به بسیاری از معتقدات خاص شیعه اشاره می‌کند (دفتر اشعار صوفی، ص ۳۱ - ۳۵)، و این معنی را در نوع رابطهٔ وی با دستگاه امیران تیموری از مهم‌ترین عوامل باید دانست.



صوفی در شاعری نیز چندان قوی‌مایه نیست. غزل‌هایی دارد و یکی دو قصیده، چهار ترجیع‌بند^۴ و چند رباعی، و ده‌نامه‌ای به پیروی از کسانی مانند عراقی، اوحدی و دیگران (مقدمه، ص سیزده، پای صفحه)، همه روشن و ساده، با معانی عادی و آشنا که از هر گونه آرایه و پیرایه‌ای خالی است. هنر اصلی او در شاعری در اطعمه‌سرای و نقیضه‌سازی اوست، به پیروی از بسحق اطعمهٔ شیرازی (م: میانهٔ سال‌های ۸۲۷-۸۴۰) (همان، ص یازده)؛ و هر چند مانند پیشرو خود، در زمینه‌های نظم و نثر آثاری دارد خواندنی و مشحون از انواع فواید، به هیچ روی نتوانسته است با وی برابری کند. در عین حال، سادگی زبان و بی‌تکلفی در سخن زمینه‌ای فراهم آورده است تا گاهی کلمات را با صورت شکسته و با گونهٔ محاوره به کار برد^۵ و گاهی بعضی از واژه‌های محلی و عصری را در شعر و سخن خود استخدام کند،^۶ و اتفاقاً این خود یکی از ارزش‌های شعر صوفی هروی و از وجوه

اهمیت احیای آثار اوست، کاری که مصحح دانشمند دفتر اشعار صوفی، با همتی کم‌نظیر و بیش از حد توصیف و تحسین، سال‌های سال آن را دنبال فرموده است.

چنان که گفتیم تصحیح و طبع حاضر بر اساس یک نسخه انجام گرفته است و باید چشم به راه دست‌نوشتهٔ کامل‌تری بود تا تصحیح دقیق‌تر متن را میسر کند و بخش‌های ساقط شدهٔ آن (مقدمه، ص هجده) تدارک شود. اما طبع و عرضهٔ هر پاره‌ای از متون کهن با هر ارزشی که باشد، گذشته از آن که اثر تازه و ناشناخته‌ای را به اهل ادب می‌شناساند و فواید گوناگون آن را معرفی می‌کند، راه جست‌وجو را برای علاقه‌مندان و محققان می‌گشاید و چه بسا کسی یا کسانی را برای ادامهٔ تحقیق و به دست دادن صورت نهایی آن برمی‌انگیزد. نگارنده در این سخن کوتاه بر آن نیست که اهتمام پیوسته و اهمیت کار استاد افشار و ارزش‌های دفتر اشعار صوفی را حتی به اجمال نیز نشان دهد، اما می‌خواهد عرضهٔ نمونه‌ای از نثر و نظم صوفی هروی و یکی دو کلمهٔ خاص وی را، اگر ممکن باشد، بهانه‌ای برای تقدیم سپاس خود کند. اینک آن نمونه‌ها:

از یک رسالهٔ منثور (دفتر اشعار صوفی، ص ۱۷۶ - ۱۷۷) که نظیرهٔ آراسته‌ای است برای بغرنامهٔ بسحق اطعمهٔ شیرازی (کلیات بسحق^۷، ص ۹۲۲ - ۳۶۲ «رسالهٔ ماجرای برنج و بغرا»):

... سفره آواز بر کشید ... [ما برای رعایت اختصار، حذف کرده‌ایم]:

هر گه که دل شکسته‌ای آزاری

ممکن نبود ز عمر برخوردار

ای دوست... نی‌آزار دلی

گر هیچ امید از خدا می‌داری

سفره چون این شاه بیت انشاد کرد،^۹ همه سر به پیش

انداختند و اعتراف به گناه خود کردند:

خُنُب سرکه خود را تروش کشیده بود،^{۱۰}

و عرق بر جبین خم آب نشسته،

و گرد از نهاد خم آرد بر آمده،

ولرگ^{۱۱} بی زاد و برگ بر گوشهٔ طاق گرد بر جبین

او نشسته،

و سیرکوب^{۱۲} با دل کفته و سخن‌های بویناک گفته،

تُک‌تُک^{۱۳} می‌کرد و عذرخواهی می‌کرد،

و [و: ظاهراً زائد است] کوله^{۱۴} دوشاب به شیرین کاری، در میان بساط آمد و گفت: «درویشی درویشان است.^{۱۵}»
شمع گفتا: «من به این جرمانه^{۱۶} خود را بسوزم.»
و پلاس خود را بگسترانید و گفت: «قدم بر دیده ما نهید.»
جاروب برخاست که «من، راه را پاک سازم» ...

بخش نخست این رساله، با تأسف، از نسخه ساقط بوده است، و گمان می‌کنم از همین عبارات محدود نیز به مقام و اهمیت کار صوفی، در میان نثرنویسان قرن نهم می‌توان پی برد.
و یک نمونه از شعر صوفی هروی (همان، ص ۱۰۶) که آن را در جواب غزلی معروف از حافظ و با این مطلع ساخته است:

خدا را کم نشین با خرقه پوشان

رخ از رندان بی سامان مپوشان^{۱۷}

چو داری مال چون بریان فروشان

ز من بشنو بنوش و هم بنوشان

بیا از حله نان تَنک باز

قبایی دوز و بریان را بپوشان

تو را کم کاسه^{۱۸} گر خواهی نخوانند

ز حلوی عسل دیگی بجوشان

ز حلوا در دلم افتاد آتش

به آب این آتش ما را فروشان^{۱۹}

ز شوق صحنک بغرای میده^{۲۰}

چو دیگ قلیه ام اکنون خروشان

به گیپا و کَدک^{۲۱} صوفی اسیر است

برو ای مطبخی اکنون بگوشان^{۲۲}

این چند بیت نیز، با زیبایی‌هایی که دارد، شعر صوفی

را تا اندازه‌ای معرفی کند.

اما دو کلمه از ده‌ها کلمه تازه و نادر این کتاب:

جتی‌گری، عینک.

جتی‌گری

«جتی‌گری» از مجموعه کلمات و تعبیر نادری است که

در همان رسالهٔ منثور پیش گفته آمده است، و در ضمن این عبارات:

خبر به گوش سفرهٔ چرمی رسید... بانگ بر چمچه زد که «... از تو این جتی‌گری عیبی نیست که دست‌پرور درختانی^{۲۳}، تو آداب صحبت چه دانی؟
هر کس که کند خدمت ارباب خرد
او فرق کند به دهر هر نیک ز بد
پروردهٔ دست لولیان^{۲۴} چون باشد

کارش نبود در این زمان الا کد»^{۲۵}

جت: «صورت دیگری است از زط» (همان، ۱۷۶، پای صفحه. نیز رک: لغت‌نامهٔ دهخدا: جت، زط)، گروه یا گروه‌هایی که به علل گوناگون، از سال‌های دور، از هند به ایران آمده‌اند و دسته‌هایی از آن‌ها به اروپا نیز رسیده‌اند و بعضی از محققان آن‌ها را پدران کولی‌ها و لوری‌ها گفته‌اند (برهان قاطع، ذیل «جت» و حاشیهٔ معین بر آن؛ التحقيق ماللهند، ۲۰۰). «جت» با صورت جمع «جتان»، طایفه‌ای از هندوان، در تاریخ بیهقی آمده است^{۲۶} [ص ۵۵۹] و «جتی‌گری» در طبقات الصوفیه هروی (ص ۱۱۶) در این عبارات:

احمدعلی شعیب هر سال یک‌بار به خرقانی شدی

به زیارت. وقتی می‌شد، در راه گرسنه بود، نان خواست

و بخورد. چون در شیخ ابوالحسن خرقانی شد، شیخ وی

را گفت: احمد! این بار که به من آیی در راه جتی‌گری

مکن.^{۲۷}

چنان که ملاحظه می‌شود «جتی‌گری» در عبارت صوفی هروی نیز با همان معنای مراد در سخن خرقانی یعنی «کد، گدایی» است (نیز رک: طبقات الصوفیه، مقدمهٔ مصحح، صدویست‌ونه)، و این معنی نشان می‌دهد که این کلمه، در قرن نهم و در حوزهٔ زبانی صوفی که همان هرات خواجه عبدالله انصاری هروی (م: ۴۸۱) است، با همان معنی به کار می‌رفته است. عجلالتا از کاربرد این کلمه در متون دیگر آگاهی نداریم.

عینک

تا آنجا که می‌دانیم، کاربرد واژهٔ «عینک» در معنایی که امروز به کار می‌بریم، پیش از شاعرانی مانند عرفی شیرازی (م: ۹۹۹) سابقهٔ روشنی ندارد، وی در ضمن ابیاتی دربارهٔ پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:^{۲۸}



زو نَهَج شرع گران مایه طرز
جامه لولاک بر او تنگ درز
سینه او عینک عین‌الیقین
گیسویش آرایش حبل‌المتین
و بعد از این سال‌هاست که گویندگانی مانند کلیم
و صائب و دیگران در معنی آشنای امروزین به کار
می‌برند.
اما آنچه را که ما امروز «عینک» می‌گوییم، ظاهراً
نخستین‌بار در شعر جامی (م: ۸۹۸) مطرح شده است و
اوست که در آثار خود و در شکایت از پیری و ضعف
بینایی «فرنگی شیشه»، «شیشه فرنگ» و «فرنگی چشم»
را به کار برده است:
(دیوان^{۲۹}، ۷-۶، در اوصاف کتاب‌هایی که در خلوت
خود با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند):

پوست پوشانی فرو بسته دم از گفتار لیک
بر طلب کاران به تأیید نظر مشکل‌گشا
... و آن دگر تشحید خاطر را نهاده در میان
گاه نثری دل فریب و گاه نظمی جان فزا
از فرنگی شیشه چشم خویشتن کرده چهار
کرده رو در روی ایشانم نشسته دایما
هفت‌اورنگ^{۳۰} (سلامان و ابسال، آخرین منظومه
جامی)، ۳۱۸:

از دو چشم من نیاید هیچ کار
از فرنگی شیشه ناکرده چهار
دیوان، ۷۱ (در شکایت از ضعف پیری):
دو چشم کرده‌ام از شیشه فرنگ چهار
هنوز بس نبود در تلاوت سُورم
همان، ۸۱ (در توصیف قصر نوساخته سلطان حسین
بایقرا):

این همایون خانه کامد خانه چشم جهان
روشنایی باد از او چشم جهان را جاودان
... در نیاید خرده‌کاری‌های نقشش عقل پیر
بی‌فرنگی چشم‌ها از شیشه‌های تابه‌دان^{۳۱}
پیداست جامی که سال‌ها در هرات، مهم‌ترین مرکز
علمی و فرهنگی خراسان قرن نهم، زیسته و به بخش
اعظم قلمرو زبان فارسی آن روز هم اشراف داشته، واژه
«عینک» را نمی‌شناخته است.
ما پیش از این کاربرد عینک را، در شعر مکتبی

شیرازی (زنده در اوائل قرن دهم) اما در معنی «آینک،
شیشه روزن»، نشان داده‌ایم^{۳۲}، اکنون بنا بر شعر صوفی
هروی (م: پیش از ۸۷۸) می‌توان دانست که این کلمه
سال‌هایی پیش از وی، در اوایل قرن نهم نیز، در حوزه
زندگی صوفی تداول داشته است. وی در جواب خود به
غزل معروف حافظ و با این مطلع:

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما^{۳۳}
می‌گوید (ص ۱۴۹):

چند نازی روز و شب ای ترک رومی فلک
گرده میده به است از ماه تابان شما
شب به شیرین‌کاری گفتیم به قنادان شهر
عینک من هست یاران آب‌دندان شما^{۳۴}

و «عینک» در اینجا قابل تشبیه به «آب‌دندان = نوعی
شیرینی» است، و اگر این شیرینی نظیر همان چیزی باشد
که در اصفهان «پولکی» می‌گویند، می‌توان گفت که با
کمال شگفتی صوفی هروی «عینک» را به معنی امروزی
آن به کار برده است.

آنچه اشاره‌وار گذشت، به خوبی و بیش از پیش،
نشان می‌دهد آثار گذشتگان، با هر میزانی از اهمیت که
تصور شوند، ارزش‌های گوناگونی دارند و رسیدن به
این ارزش‌ها جست‌وجوی دست‌نوشته‌ها و تصحیح و
عرضه آن‌ها را الزام می‌کند، و این خود یکی از فواید
جنبی این کوچک‌ترین کار استاد ایرج افشار است، و
خداوند ایشان را کامیاب دارد.

پی‌نوشت:

۱. چنین خوانده شده است (دفتر اشعار صوفی، ص ۱۸۲)، و این نسبت
را نشانی از مذهب کاتب دانسته‌اند (مقدمه مصحح، هجده، و اگر
چنین باشد کاتب را باید از اسماعیلیان دانست).
۲. تصوف حاکم بر حوزه هرات قرن نهم و دستگاه سلطان حسین بایقرا
طریقت نقشبندی بود، و امیر تیموری، وزیر او امیرعلی شیر نوایی و
شاعر بزرگ آن روز هرات، نورالدین عبدالرحمان جامی، هر سه پیرو
مذهب تسنن و از ارادتمندان عبیدالله احرار نقشبندی بودند؛ و تصوف
کم‌رنگ صوفی هروی نه تنها نشانه‌ای از آن ندارد، که تمایلات آشکار
شیعی، وی را از مذهب و طریقت دیگری معرفی می‌کند.
۳. رک: دفتر اشعار صوفی، مقدمه مصحح، یازده؛ اما اگر بتوان به این سخن
ایهام‌دار او اعتماد کرد (همان، ۱۵۸):

هم چو صوفی به صد زبان گویم

ز آن که مداح نعمة‌اللهم

دست گیرید ای وفاداران

- و هم بتوان گفت که رابطه صوفی با شاه نعمه‌الله ولی تحت تأثیر آشنایی و ارتباط بسحق اطعمه و وی نیست، (دیوان بسحق، مقدمه مصحح، سی‌وهفت)، و نیز اعتقاد و ارادت او که ظاهراً شیعی است نسبت به شاه ولی پیرو سنت ممکن باشد.
۴. شگفتا که یکی از این ترجیع‌بندها، «ترجیع‌زنان» (همان ۴۷ - ۴۹) در تحذیر از زن خواستن است.
۵. مانند «پاماله = پا مال است»، «خاله = خال است»، «می‌باله = می‌بالد» در غزلی با کلمات قافیۀ لاله، دنباله، ژاله (۲۸)؛ و «استه (= هسته، ۷۸)»، «نشسته (= نشسته، ۵۸)»، «فروشان (= فروشان، ۱۰۶)»، «گساله (= گوساله، ۱۱۹)»، «شُرْبا (= شوربا، ۱۳۲)»، و بسامد این نوع در شعر صوفی هروی فراوان و قابل ملاحظه است. و نیز رک: مقدمه مصحح، شانزده و هفده.
۶. مانند قرته، ۷۷، جک‌جک، ۹۳، دوح، ۹۷، شوش، ۱۰۴، مسلقی، ۱۱۸، انبه جولی (بزار آش‌پزی)، ۱۶۸ و... که غالباً نام (غذا)هایی هستند که برای ما ناشناخته است. و نیز رک: مقدمه مصحح، هفده.
۷. کلیات بسحق اطعمه شیرازی، با تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، در سال ۱۳۸۲، به وسیله مرکز نشر میراث مکتوب به طبع رسیده است.
۸. آن چه ناخوانا یا ساقط است، احتمالاً چیزی مانند «به هیچ رو» باید باشد.
۹. در نسخه چند بار به جای «انشاد»، «انشا» آمده و مصحح تصحیح فرموده است.
۱۰. «خود را تروش کشیدن» یک بار دیگر نیز در این عبارت آمده است: «ترشی خود را تروش کشید» (همان، ۱۸۱)، و ظاهراً معادل «روی درهم کشیدن» و «روی تروش کردن» است، و «تروش» برابر تلفظ محلی است (همان، ۷۹):
آش تروش می‌کند اکنون هوس مرا
- ای مطبخی ز لطف به فریاد رس مرا
۱۱. لرگ: چنان که در لغت‌نامه آورده‌اند در تداول بعضی از نواحی خراسان مانند فردوس نوعی کاسه گلی است، و از این سخن صوفی پیداست که در قرن نهم در حوزه هرات نیز با همین معنی به کار می‌رفته است.
۱۲. سیرکوب: (۱۶۸: سیرکوب)، ابزاری که با آن سیر را می‌کوبند و نرم می‌کنند.
۱۳. تک‌تک کردن: (= تاق تاق کردن)، تپیدن.
۱۴. کوله: (لغت‌نامه: گوله)، گفته‌اند کوزه سفالین و دهان گشاد که اهالی دیلمان و گیلان در آن روغن می‌ریزند. این کلمه دو بار دیگر نیز در دفتر اشعار صوفی (همان صفحه، و نیز ۱۳۹) آمده است:
از سرنوشت کوله دوشاب رفت در دیگ
- گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
۱۵. درویشی درویشان است: گویا تعبیری است که صوفیان برای بیان حال و توجیه تهی‌دستی خود به کار می‌برده‌اند. در همان صفحه و در دنباله سخن آمده است: «من گمان بردم که از محبوب من خبری

است یا از وصال او اثری است. این‌ها همه می‌گفتند که درویشی درویشان است.»

۱۶. جرمانه: جریمه و تاوان که در متون قرون نهم و دهم شواهدی دارد. جامی گفته است (دیوان، چاپ میراث مکتوب/ ۷۰۴):
اگر کوزه می شکستم چه شد
به جرمانه گیرم به گردن سبو
۱۷. دیوان حافظ، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۷۷۴.
۱۸. کم‌کاسه: ممسک و بخیل. صائب، شاعر معروف قرن یازدهم گفته است (دیوان، به تصحیح محمد قهرمان، ۱/ ۵۴۴):
نظر لطف ز مهر و مه کم‌کاسه مجوی
خواب آسودگی از چشم نگهبان مطلب
۱۹. فروشان: صورتی از «فروشان، فروشانان» است.
۲۰. بغرای میده: آش میده، آشی که با آرد بپزند، و ظاهراً با «آش رشته» شباهتی داشته است. کلیات بسحق، ۱۲۱:
می‌زند باز به طبل شکم ما امروز
نقل نوروز که از میده دولی دارد
۲۱. کَدک: نوعی از کیپا، روده گوسفند که آن را از گوشت پخته و جز آن پر می‌کردند و به آن چرغند (جگرآکند) نیز گفته می‌شد. دیوان بسحق، ۲۷۹؛ لغت‌نامه دهخدا.
۲۲. بگوشان: صورت کوتاه شده و گفتاری «بگوشان»، به آنان بگو.
۲۳. چمچه (قاشق بزرگ) را از چوب می‌ساخته و می‌تراشیده‌اند.
۲۴. لولی: لوری، کولی. در متون فارسی کسی معرفی می‌شود که مهاجر است، لابلالی است و کارهای پست را انجام می‌دهد. در این جا قاشق می‌تراشد و به این دلیل بر چمچه «پرورده دست لولیان» گفته شده است. و نیز: روضه‌الانوار خواجهی کرمانی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ص ۲۱۱.
۲۵. رک: دفتر اشعار صوفی، ۱۷۶.
۲۶. تاریخ بیهقی، با تصحیح علی‌اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
۲۷. «جتی‌گری» بار دیگر نیز، در طبقات الصوفیة هروی (به تصحیح محمد سرور مولایی، توس، ۱۳۶۲)، ص ۶۰۹ آمده است.
۲۸. رک: دیوان عرفی شیرازی، به تصحیح جواهری وجدی، ص ۳۹۴.
۲۹. دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز، [بی‌تا].
۳۰. هفت‌اورنگ جامی، به تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، کتابفروشی سعدی، [بی‌تا].
۳۱. تابه‌دان: (= تابدان)، روزنی بر دیوان اطاق برای تابش نور آفتاب که با شیشه مسدود می‌شد، پنجره کوچک.
۳۲. رک: کلمات علیّه غزّاء مکتبی شیرازی، به تصحیح محمود عابدی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹.
۳۳. رک: دیوان حافظ، ص ۴۰.
۳۴. آب‌دندان: «نوعی آب‌نیات بود، نظیر آنچه در اصفهان پولکی نام دارد و شیشه عینک شبیه به آن است. دفتر اشعار صوفی، مقدمه مصحح، شانزده (ذیل صفحه)، و نیز رک: لغت‌نامه دهخدا.



آشنایی با نسخ خطی و آثار کمیاب (فارسی و عربی)،
تألیف غلامرضا فدایی، تهران، سمت.

توفیق هـ. سبحانی^۱

به سائقه علاقه، کتابی با نام آشنایی با نسخ خطی و آثار کمیاب (فارسی و عربی) تألیف آقای دکتر غلامرضا فدایی، دانشیار دانشگاه تهران، که در سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) تألیف شده بود، خریداری کردم.

در اثنای مطالعه بعضی عبارات و کلمات ناآشنا در آن یافتیم. کتیبه را «شامل سنگ‌نبشته‌ها، الواح گلین و مانند آن (یعنی آنها)...» دانسته‌اند که «با گذشت زمان، تکامل فکر بشر و اختراع ابزارهای جدید کامل‌تر شده است» (صفحه ۶).

در دو سطر پایین کتیبه را تعریف کرده‌اند: «تعریف کتیبه: کتیبه‌ها در نسخه‌های خطی مستطیل شکل‌اند و معمولاً عنوان کتاب را دربر دارند. در میان کتیبه‌ها ترنجی کشیده و عنوان در آن کشیده می‌شود. بیرون از این ترنج با گل و بوته و تقسیمات هندسی، تذهیب و تزیین می‌گردد. کتیبه‌ای که زیر تزیینات و سرفصل آن عبارت «بسم اله الرحمن الرحیم» نوشته شده، مهم‌ترین کتیبه، است» (نقطه‌گذاری از مؤلف کتاب است، صفحه ۶).

در سطر بعدی «سنگ‌نبشته» را هم که ارتباط تنگاتنگ با نسخه خطی دارد، مطالعه خواهد فرمود. «کتابخانه اسکندریه... به نام موزه یا موزگام نامیده می‌شد» (صفحه ۷). در صفحه ۱۶ مؤلف خود «گنجینه» را معادل «موزه» قرار داده‌اند.

مرقوم فرموده‌اند: «خط پهلوی، خط ایرانیان قبل از اسلام بوده است» (صفحه ۸).

برخی از آثار باقیمانده از زبان و خط پهلوی در زمان منصور دوانیقی برادر ابوالعباس سفاح نوشته شده که در ۱۳۶ق به خلافت رسیده و در ۱۵۸ق مرده است و... در قرون بعد هم خط پهلوی رایج بوده است.

اینجانب کتابخانه‌یی دیده است که در آن قریب نهصد جلد کتاب (البته جلد در مورد آن نوع کتاب‌ها صدق نمی‌کند) به زبان سنسکریت نگه‌داری می‌شد که روی چوب نوشته شده بودند. هر جلد درون غلافی پارچه‌یی قرار داشت. کتاب‌های پربزرگ به جنازه‌یی کفن‌پوش مانند بود.

نوشته‌اند: «ظهور زرتشت مزایای بسیاری داشت. یکی از آن مزایا خط نوشتاری بود که بر تمدن آدمی صحنه نهاد و انسانها را به پیشرفت فراخواند» (صفحه ۹).

معلوم است که اوستا که تنها اثر زردشت بود، به خطی که در اواخر دوره ساسانی برای نوشتن اوستا از روی خط پهلوی تنظیم یافته، نوشته شده است. می‌گویند جمع‌آوری، تدوین و ترتیب اوستا در زمان اردشیر بابکان (به‌وسیله تنسر) و پسرش شاپور (به وسیله آذرباد مهرانسپندان) فراهم شده است.

از «علوم، ۱۳۷۵» مطلبی از یاقوت حموی نقل شده است که در صحت آن جای تردید است. من در معجم البلدان، ذیل «سمرقند» نیافتیم: (علوم، ۱۳۷۵) چنین می‌نویسد: «در کتابخانه مسجد، دوازده هزار کتاب به صورت دست‌نویس قرار داشت که امانت‌دادن آن‌ها بسیار آسان بود؛ چنان که می‌توانستم در یک شب بیش از دویست جلد کتاب از کتابخانه امانت بگیرم و در اتاق خود مطالعه کنم» (صفحه ۱۱).

واژه‌های هم‌ریشه با کلمه «نسخ» را در هشت کلمه برشمرده‌اند (صفحه ۱۱).

اولا ریشه اصلی کلمه را قید نکرده‌اند. ثانیاً مناسخه،

تناسخ، انتساخت، ناسخ و... را از قلم انداخته‌اند. در تعریف نسخه خطی گفته‌اند: «کتابی دست‌نوشته که تاریخ نگارش آن مربوط به قبل از اختراع چاپ یا هم زمان با اختراع چاپ است...» (صفحه ۱۱).

با این حساب کتابهای که مثلاً به خط شیخ بهایی، میرعماد، ملاصدرا و فیض کاشانی که ایشان در ابتدای صفحه ۶ آنان را «نمایانگر قرن‌ها پیشینه فرهنگی و هنری کشور» نامیده‌اند، همچنین دیوان جامی، دیوان صائب و دیگر کتب خطی که بعد از ۸۵۰ هجری که چاپ اختراع شده، استنساخ شده‌اند، نسخه خطی شمرده نمی‌شوند!!

نوشته‌اند: «گنجینه‌ها (موزه‌ها) هم گاهی آثار کمیاب و نفیس خطی را که مزور (تشدید در اصل روی حرف زا) و مذهب (تشدید در اصل روی ذ) است، در خود جای می‌دهند» (صفحه ۱۶).

کاربرد گنجینه به جای موزه تصرفی نابخاست؛ زیرا که هر کدام تعریف خاصی دارند. برای کلمه مزور در این جمله معنای مناسبی نیافتیم، مگر آنکه مزور را متضاد

۱. استاد دانشگاه و عضو شورای علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مذهب بدانیم که یعنی در موزه‌ها گاهی آثار خوب و بد را با هم نگاه می‌دارند. البته از مثل معروف نباید غافل بود که «گنج در ویرانه است»، نه موزه.

شاید منظور از «معجم فی آثار کتاب العجم» تألیف میرزا فضل‌الله الحسین (صفحه ۲۱) همان کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم از شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی باشد. مؤلف باید تأیید بفرماید که کتابی که ایشان معرفی کرده، به جز کتاب معروف به تاریخ معجم است. اما در توصیف مهم‌ترین کتابخانه‌های خطی — البته عنایت داشته باشید که ما کتابخانه چاپی نداریم که خطی آن را هم داشته باشیم، منظور «نسخ خطی» است — ایران و جهان، درباره کتابخانه سلیمانیه که من آشنایی بسیار دیرینه با آن دارم، مطالبی آمده است که خودتان در صفحات ۴۶-۴۷ مطالعه کنید. جایی نوشته است: «کتابخانه سلیمانیه ۱۱۷۰۲۲ (جلد) کتاب دارد که از این تعداد ۶۷۴۵۹ عدد (یعنی جلد) نسخه خطی و ۲۹۶۶۳ عدد کتاب چاپی قدیمی است...» (صفحه ۴۶).

رقم به دست داده شده با آمار چاپ شده ۱۹۸۳ کتابخانه سلیمانیه مطابق نیست. در آن آمار کتابخانه سلیمانیه به تنهایی ۱۰۲۱۸۰ جلد کتاب دارد و با کتابخانه‌های تابع تعداد کتاب‌های آن جمعاً بالغ بر ۱۵۲۸۸۵ جلد کتاب خطی و چاپی بوده است. قید «قدیمی» افزوده مؤلف است و باید افزود که از ۱۹۸۳ تاکنون تعداد قابل توجهی بر کتابهای کتابخانه از طریق اهدا و خریداری افزوده شده است.

اما در قید تواریخ، لاقیدی‌هایی دیده می‌شود. مثلاً در سطر دوم از پایان صفحه ۴۶، جمع‌شدن کتابها را در دومین مدرسه سال ۱۹۸۱ نوشته‌اند که صحیح آن ۱۹۱۸ است و ارقام و اشخاصی ردیف شده است که صحیح نیست. جهت استحضار علاقه‌مندان از تاریخچه کتابخانه سلیمانیه که یکی از عظیم‌ترین و معتبرترین و غنی‌ترین کتابخانه‌های جهان اسلام است، مختصری عرض می‌کنم که شاید مؤلف محترم در چاپ بعدی آن داده‌های نادرست را اگر خواستند، تصحیح کنند:

اساساً جامع سلیمانیه به دستور سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶م / ۹۲۶-۹۷۴ق) به دست معمار سنان، سرشناس‌ترین معمار آل عثمان بنای آن در ۱۵۴۹م / ۹۵۶ق آغاز شده و در ۱۵۵۷م / ۹۶۵ق به پایان رسیده

است. معمار سنان قریب چهارصد اثر تاریخی از خود برجای گذاشته که بنای سلیمانیه را شاهکار او دانسته‌اند. مزار معمار سنان که بعد از صدسالگی در ۹۹۶ هجری وفات یافته، در جوار آغا قاپوسی، چسبیده به محوطه بیرونی سلیمانیه قرار دارد. گویی این مزار امضایی است که آن معمار کبیر که با سنگ و ملاط مینیاتورسازی کرده است، بر پای عظیم‌ترین اثر خود نهاده است. در سال ۱۹۶۹ میلادی آن مزار وضع اسفباری داشت. در آن تاریخ چندین بار با رجال فرهنگی درباره آن مزار که بی‌شبهه به مزبله‌ی شباهت داشت، صحبت کردم. در سال ۲۰۰۵ که مجدداً برای قرائت فاتحه رفته بودم، دیدم که واقعاً بسیار عالی بازسازی کرده‌اند.

سلیمانیه را «کلیه سلیمانیه» می‌گفتند. «کلیه» به معنی دانشکده که اعراب به کار می‌برند نیست. کلیه، مدرسه، بنا، چشمه (سییل) کتابخانه و بیمارستانی است که در کنار مسجدی بزرگ — که جامع نامیده می‌شود — ساخته می‌شده است. همه این بناها امروز هم در چهار طرف سلیمانیه دیده می‌شود. بیمارستان سلیمانیه امروز هم فعال است و بیمار می‌پذیرد.

آتش‌سوزی‌های مهیب و متعدد در استانبول سبب نابودی کتاب‌های بسیار گرانبهایی شده است. برخی از کتابخانه‌ها هم که از آسیب سوختن در امان مانده بودند، بر اثر سوختن بناهای اطراف آنها یکه و تنها در میانه آوارها سربرافراشته بودند. کتابخانه سلطان مصطفی سوم در لاله‌لی، کتابخانه اسعد افندی پره باتان (محلی نزدیک مسجد ایاصوفیه) و کتابخانه چلبی عبدالله افندی در خیابان فاتح از آن کتابخانه‌ها بودند. در آن زمان‌ها دو برج در استانبول بنا کردند که دیدبانی در هر یک از آن دو برج شهر را زیر نظر داشت و با بوق و کرنا آتش‌سوزی را اعلام می‌کرد. این دو برج هنوز در استانبول باقی است. در آتش‌سوزی‌ها بسیاری از کتابخانه‌های شخصی هم نابود شدند. خطر دیگر برف و باران بود که از سویی دیگر در ساختمان‌های که سفال یا شیروانی آنها می‌شکست یا آسیب می‌دید و همچنین بناهایی که گندهای سربی آنها می‌افتاد، برف و باران در بناها نفوذ می‌کرد، بسیاری از کتاب‌ها یا به کلی از میان می‌رفت، و یا رطوبت به آنها آسیب می‌رساند. بعضی از کتاب‌ها که در مساجد، مدرسه‌های دینی و خانقاه‌ها مستقر بودند، به



هیچ‌وجه از آنها محافظت و مواظبت نمی‌شد. اداره اوقاف که کتابخانه‌ها هم وابسته به آن بود، تصمیم گرفت که این گنجینه‌های بسیار گرانبها را از آن وضع اسفبار نجات دهد و ترتیبی اتخاذ کند که بشود به آسانی از آن کتاب‌ها استفاده کرد. رجال آن دوره، مخصوصاً شیخ‌الاسلام خیری افندی، روی آن مسئله پافشاری می‌کنند. بنایی می‌جویند که بتواند همه آن کتاب‌ها را در کنف حمایت خود حفظ کند. اولین بار در سال ۱۳۳۰ق/ ۱۹۱۴م تعدادی از کتاب‌ها را موقتاً به مدرسه‌المتخصصین در سلطان سلیم انتقال می‌دهند. مدرسه‌المتخصصین را بعدها — یعنی در ۱۳۶۰ق — به انستیتوی دخترانه سلطان سلیم بدل کردند. در این انتقال به احتمال قوی مصون نگه‌داشتن کتاب‌ها از آسیب جنگ هم مؤثر بوده است.

پس از جنگ به دنبال بنایی گشتند که به عنوان کتابخانه عمومی قابل استفاده باشد. زمانی در صدد برآمدند که از جامع نور عثمانیه بدین منظور استفاده کنند. بعدها بر آن شدند در محله مرجان در عرصه مهمان‌سرای صدر اعظم علی پاشا که ساختمان آن در حریق از بین رفته بود، بنایی برای کتابخانه بسازند، اما نتوانستند بودجه آن را تأمین کنند. سرانجام مدارس سلیمانیه را که هم مرکزیت داشت — به آن دلیل که به باب عالی و بازار نزدیک بود، نزدیک که چه عرض کنم، چسبیده به بازار بود و هنوز هم هست — و هم آنکه می‌توانست کتاب‌های بیشتری را احتوا کند، مناسب‌تر دیدند.

مقداری کتاب در زمان سلطنت سلطان محمود اول (۱۷۳۰-۱۷۵۴م/ ۱۱۴۳-۱۱۶۸ق) در دوره صدارت کوسه مصطفی باهر پاشا در درون جامع سلیمانیه قرار داده بودند. بعدها کتاب‌ها از مدرسه سلطان سلیم به مدرسه ثانی سلیمانیه منتقل شد و بدین ترتیب در ۱۳۳۴ق ۱۹۱۸ کتابخانه عمومی در جای فعلی آن تأسیس یافت. پس هسته اصلی کتابخانه سلیمانیه در زمان سلطان محمود اول نهاده شده است.

اما قضیه حمدالله صبحی تانری اُور (= Tanriöver) که در کتاب به صورت تاتری اورین آمده):

از یک سند مربوط به مدیریت موزه نژادشناسی آنکارا به شماره ۴۱۰ مورخ ۱۱/۲/۱۹۵۲ بر می‌آید که در سال ۱۹۲۵ در دوره وزارت فرهنگ آقای حمدالله صبحی تانری اور، مزاروس گیولا (= Meszaros Gyula)

تبعه مجارستان و از مدرسان سابق دارالفنون دعوت به عمل می‌آید که برای دایرکردن موزه نژادشناسی ترک از مجارستان به ترکیه بیاید. در ابتدای کار، بخشی از مدرسه اول مجتمع سلیمانیه که وابسته به موزه باستانشناسی استانبول بود، مرمت شد و هیئتی به ریاست مرحوم خلیل ادهم در استانبول برای خرید آثار عتیقه تشکیل گردید. اما پس از تکمیل بنای موزه نژادشناسی در آنکارا، مجموعه خریداری شده با نظارت مزاروس در سال ۱۹۲۷ به آنکارا برده شد. پس از انتقال مجموعه به آنکارا کلیدهای مدرسه اول در اختیار ظهیر حصیرچی اوغلو، مدیر وقت کتابخانه گذاشته شد. و از آن تاریخ از مدرسه اول به عنوان کتابخانه استفاده شد. تحویل رسمی مدرسه به کتابخانه سال‌ها بعد صورت گرفته است. به احتمال زیاد مؤلف محترم به بیانات شفاهی یک فرد گوش داده‌اند و یا مطالبی را به صورت درهم (انتخابی) برداشته و در کتاب خود گنجانیده‌اند.

بیش از چهل صفحه از کتاب را نخواندم، ترس من از آن بود که مثلاً مطالب مربوط به کتابخانه کاشف الغطا العامه را در شهر نجف (صفحه ۴۸) که ندیده‌ام و اطلاعی درباره‌اش ندارم، بخوانم و آن را صحیح تلقی کنم. در تورق به خطاهایی برخوردم:

در صفحه ۱۵۱: حلیة الایبا و طبقات الاصفیا آمده است. در صفحه ۱۴۸: تولد و وفات کاتب چلبی به صورت ۱۰۰۴-۱۰۶۷ آمده است. در حالی که کاتب چلبی در ماه ذیقعد ۱۰۱۷ هجری/ ماه فوریه ۱۶۰۹ م در استانبول به دنیا آمده، و در ۲۷ ذی‌الحجه ۱۰۶۷ هجری/ ۱۶ اکتبر ۱۶۵۷ م در استانبول وفات یافته است.

در صفحه ۲۳۳ کلمه‌یی به صورت اشلنج (بدون اعراب) آمده و آن «آلتی چوبی دانسته شده که کتاب را در آن محکم می‌بستند تا به راحتی روی لبه‌های کتاب کار کنند».

توضیح کلمه آشکارا نشان می‌دهد که با «شکنجه» هم‌ریشه است. اما به هر حال حق نداری شک بکنی کتابی که برای دانشجویان رشته کتابداری تدوین شده، ممکن نیست به‌خطا کلمه‌یی را با شرح آن وارد کتاب کند. اما من ابتدا شک کردم، اشلنج را در هیچ کتاب لغت و اصطلاح پیدا نکردم. آخر کار در کتاب استاد نجیب مایل هروی کلمه اشکنج را با تعریف زیر یافتیم:

اشکنج: اشکنجه آلت چوبی باشد که کتاب را بدان محکم بگیرند و بعد از آن لبه کتاب را به کار ببرند: که می‌باید شکنجه صاف و هموار کش از صافی نماید چهره یار بنه در آفتاب آنگه شکنجه برون گیرش پس از خشکی به پنجه شکنجه نه به تخته سنگ و اجزا بنه اندر شکنجه پیچ او را (لغات و اصطلاحات فن کتابسازی، ص ۳۳) در صفحه ۱۱۰ دانشگاه McGill به صورت Macgill که املائی من‌درآوردی است، آمده است.

اسناد موقوفات اصفهان، به سرپرستی سید صادق حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، با همکاری اداره کل اوقاف و امور خیریه استان اصفهان، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۱۰۰۴.

عمادالدین شیخ‌الحکمایی
جدی‌گرفتن اسناد به عنوان منابعی برای پژوهش‌های گسترده فرهنگی در کشور ما پیشینه‌ای دراز ندارد. در آغاز، این توجه بیشتر منحصر به اسناد دیوانی و به منظور پرداختن به تاریخ سیاسی بود، اما توجه به متن اسناد قضایی و به ویژه وقفنامه‌ها و توجه دادن دیگران به اهمیت تاریخی و پژوهشی این دسته از آثار را باید معطوف به تلاش‌های حضرات ایرج افشار، مدرسی طباطبایی، منوچهر ستوده، ترابی طباطبایی و شادروانان محمدتقی دانش‌پژوه، سپینتا و... دانست. با این حال تا پیش از انقلاب تعداد انگشت‌شماری از وقفنامه‌ها امکان انتشار یافته بود. شاید جاری بودن موضوع وقف در جامعه ما و نگرانی سازمان اوقاف از روشن شدن اطلاعات موجود در بایگانی‌های اسناد — به دلایل مختلفی چون نزاع‌های خانوادگی یا اختلافات حقوقی سازمان اوقاف با دیگران — مهمترین مانع دسترسی محققان به اسناد وقف بوده است.

در سالهای اخیر برخی از محققان و ادارات اوقاف شهرستانها تلاش کرده‌اند تا اسناد بایگانی‌های خود را منتشر کنند که از این دست می‌توان به برخی از آثار منتشر شده استانها و شهرهای یزد، میبد، نایین، کرمانشاه، کردستان و... اشاره کرد. این تلاش‌های ارجمند آغاز نهضتی برای انتشار متن وقفنامه‌ها و در اختیار عموم قراردادن

این اسناد است که حاصل آن علاوه بر کارکردهای اداری، برای مطالعات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی بسی سودمند است. اما متأسفانه نبودن اتفاق نظر در اتخاذ روشی برای تصحیح متن اسناد و برخورد ذوقی کسانی که به انتشار اسناد و به ویژه وقفنامه‌ها پرداخته‌اند، عملاً باعث شده است تا بیشتر آثار منتشر شده را نتوان در رده آثار علمی قرار داد و البته به تبع آن برای امور اداری نیز کارآمدی لازم را نخواهد داشت.

بی‌تردید اسناد موقوفات اصفهان را در مقایسه با آثار مشابه منتشر شده باید اثری دقیق و کم‌غلط به حساب آورد. انجام کار به صورت گروهی و دقت نظر جمعی، از ویژگی‌های این اثر ارزشمند است. و البته بنای این نوشته بر ذکر محاسن بسیار این مجموعه نیست. بی‌تردید همکاران این گروه تجربه‌های ارزشمندی کسب کرده‌اند که در صورت تداوم، آینده‌ای بسیار روشن در حوزه سندپژوهی در پیش رو خواهند داشت. این جانب پس از کسب اجازه از محضر دوست فاضل و گرامی، جناب سید صادق اشکوری — کثر الله امثاله — و تأکید ایشان بر نوشتن این یادداشت، که حکایت از سعه صدر و نگاه علمی ایشان دارد، بر آن شدم تا برای ارائه بهتر جلد‌های آتی این اثر، چند پیشنهاد ارائه نمایم. «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید»:

۱. در مقدمه کتاب آمده است که تعداد اسنادی که قرار است بازخوانی شود، حدود هشتصد سند است، اما اشاره‌ای به تعداد کل وقفنامه‌ها، و نیز معیار انتخاب این تعداد سند (از وقف و وصیت و مصالحه و استشهاد) نشده است. در همین مقدمه، اشاره‌ای به «فهارس فنی و متنوع پایان مجموعه» شده، اما بیان نشده است که این مجموعه قرار است چند جلد باشد و این فهارس چگونه ارائه خواهند شد.

۲. ترتیب ارائه اسناد در دو جلد چاپ شده، بر اساس شماره تصویر رایانه‌ای است؛ یعنی به نام واقف یا نام شهر موقوفه یا... توجهی نشده است. مدیر مجموعه، اهمیت ترتیب تاریخی را ذکر کرده و چهار دلیل برای بی‌اعتنایی به ترتیب تاریخی نوشته‌اند: «ناخوانا بودن بخش تاریخ برخی از اسناد»، «نداشتن تاریخ»، «ذکر بیش از یک تاریخ» و «خالی از لطف نبودن مطالعه یک سند صفوی در کنار یک سند معاصر». به گمان نگارنده موارد



یادشده مواردی استثنایی است و همچنان نمی‌توان بدین استناد اهمیت ترتیب تاریخی را نادیده گرفت.

۳. اولین اطلاع ذکرشده در شناسنامه هر یک از اسناد این مجموعه «[نام] موقوفه» است. ظاهراً این بخش توسط گروه بازخوان و بر اساس نام رقبه یا رقبات (و نه لزوماً موقوف علیه) ذکرشده در متن اسناد نوشته شده است. یعنی این عناوین که در بسیاری موارد، چند نوع ملک (باغ و زمین و حمام و...) را شامل می‌شود، لزوماً نام مشهور موقوفه یا موقوف علیه نیست. تنها فهرست ارائه‌شده در پایان هر جلد که در واقع سند با آن نام معرفی شده است، عملاً هیچ کمکی به یافتن سند یا موقوفه مورد جستجو نمی‌کند. از سوی دیگر، اگر قرار است فهرستها در پایان کل مجموعه بیاید، این فهرست زاید می‌نماید و اگر بودن نمایه‌ای برای هر جلد ضرورت داشته باشد (که دارد)، بهترین گزینه برای فهرست اجمالی اسناد، می‌تواند نام واقف و تاریخ اسناد باشد.

۴. ارائه تصویر اسناد یکی از امتیازات هر مجموعه سند است. در این مجموعه نیز تلاش شده است تا تصویر متن اصلی سند در ابتدای متن بازخوانی شده منتشر شود. اما چنان‌که در مقدمه اشاره شده، اندازه‌های طوماری یا قطع بزرگ اسناد عملاً باعث شده است تا تصاویر به صورت ناقص یا آنچنان ریز ارائه شوند که امکان مقایسه و تطبیق را از متن پژوهان بگیرد. پیشنهاد می‌شود با توجه به آنکه پیش از کار بازخوانی، از تمام اسناد تصاویر رایانه‌ای تهیه شده است، کتاب همراه با یک سی‌دی حاوی تصاویر رنگی اسناد ارائه شود تا هم بر سندیت وقفنامه‌ها برای امور اداری و اوقافی بیفزاید و هم امکان تطبیق و خواندن بخشهای ناخوانا یا مشکوک برای دیگران فراهم آید. و نیز حیثاً هشتصد صفحه از حجم کل صفحات مجموعه (به تعداد اسناد) کاسته شود.

۵. سجلات (تنفیذ حاکم شرع و گواهی شهود) از بخشهای مهم اسنادند. خوشبختانه در کار بازخوانی اسناد این مجموعه، هیچ بخشی از سجلات و مهرها مورد غفلت قرار نگرفته است. اما سجلات هر سند بر اساس مکان قرارگیری به دو یا سه بخش «فراز سند»، «حاشیه راست» و «حاشیه چپ» تقسیم شده است. این شیوه تقسیم‌بندی، اشکالاتی را به دنبال خواهد آورد که مهمترین آن، دشواری امکان تطبیق متن بازخوانی شده

و سجلات در سندهای طولانی، و درهم‌شدن سجلات نسخه رونوشت و اصل در نسخه‌های سواد است که در این مجموعه از هم تفکیک نشده‌اند. بهترین راه ارائه سجلات، شماره‌گذاری آنها در تصویر سند از گوشه سمت چپ بالای سند به سمت راست و حاشیه سمت راست، با اولویت سجلات اصلی بر سجلات رونوشت است. این کار موضوع ارجاع به سجلات را نیز بسیار آسان می‌کند.

۶. یکی از مهمترین امور برای بازنویسی متن اسناد که در ابتدا برای بازخوان سند و در مرحله بعد برای دیگر محققان و مراجعان بسیار مهم و کاربردی است، قراردادن علامت سطرشمار برای اسناد است. اما در مجموعه حاضر اساساً این موضوع مورد غفلت قرار گرفته است. ۷. به رغم پیوستگی کل این مجموعه، شماره صفحات هر جلد از یک آغاز شده است. شماره صفحات بهتر است دنبال هم باشد. این موضوع فواید متعدد دارد و از جمله آن ارجاع آسانتر در جلد نمایه‌هاست. ضمناً با توجه به جلد گالینگور، به جای پانصد صفحه، هر هزار صفحه می‌تواند در یک جلد قرار گیرد.

۸. به نظر می‌رسد برای تصحیح نامهای اماکن ذکر شده در اسناد که علاوه بر اهمیت موضوع جغرافیای تاریخی، برای جنبه‌های کاربردی و اداری موضوعی اساسی محسوب می‌شود، باید تلاش بیشتری صورت می‌گرفت. در مرحله تهیه فهرست اماکن، این مشکل خود را بیشتر نشان خواهد داد.

۹. اساساً در حوزه تصحیح هر متن و به ویژه اسناد نیازمند آنیم تا برخی علایم را برای پرهیز از تکرار توضیح، و افزودن دقت نظر به کار ببریم. لازم است برای استفاده این علایم نیز تجربه‌های پیشین را جدی گرفته و به سمت استانداردسازی پیش برویم. به عنوان مثال در این اثر برای افزوده‌های مصحح گروه و معادل هر کلمه ناخوانا از یک نقطه در گروه استفاده شده است. اما برای موارد از بین رفتن کلمات (مثل پارگی یا خوردگی) و یا تاخوردگی در تصویر و موارد دیگر یا تفکیکی قایل نشده و یا در پاورقی توضیحی آورده شده است. از سویی می‌دانیم که افزوده‌های مصحح گاه توضیح از جانب او، گاه نشان جافتادن کلمه توسط کاتب و یا افزوده‌ای بر اساس نسخه بدل است. متأسفانه اکنون برای تمام این

موارد یک علامت به کار می‌رود.

۱۰. امیدوارم در جلد‌های آینده فاصله میان ترکیبات مرکب چون «مرحمت‌پناه» و «جم‌جاه» که در متن اسناد به‌وفور موجود است، رعایت شود.

۱۱. در مجموع، دقت نظر در انتقال متن اسناد در این مجموعه در قیاس با مجموعه‌های منتشر شده بسیار بیشتر است. اما به عنوان نمونه، آخرین سند جلد دوم مجموعه با تصویر آن مقایسه شد و به نظر می‌رسد در این سند دقت کافی به خرج نرفته است:

به اهتزاز درآورده (درست: اهتزاز داده)، دلیل طریق احدی (درست: دلیل طریق هدی)، مفتاح زبان وحی به رُحمایش (درست: مفتاح زبان وحی ترجمانش)، صاحبان عقل و دین (درست: صاحبان عقل رزین)،

دیده و ران بیش بین (درست: دیده‌وران پیش‌بین)، جهان پرشورش (درست: جهان پر شور و شر)، این رباط دور دراز شاه و درویش (درست: این رباط دو در از شاه و درویش)، نقد و حبس دنیا (درست: نقد و جنس دنیا)، شامل حال خیریت آقا محمدحسین (درست: شامل حال خیریت [مأل] آقا محمدحسین)، بنده کان اقدس عالی (درست: بندگان اقدس عالی).

عکس این سند نشان می‌دهد که بخشی از ناخوانایی متن به تاخوردگی این سند در زمان تصویربرداری بازمی‌گردد، تطبیق دوباره متن بازخوانی شده با اصل اسناد می‌توانست مانع بروز این گونه مشکلات شود. برای جناب اشکوری و تمامی دست‌اندرکاران این مجموعه گران‌سنگ آرزوی توفیق روزافزون دارم.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر می‌کند:

شیواترین ترجمه کهن قرآن کریم
اثر ابوالفضل میبدی (مؤلف کشف‌الاسرار)
به قلم محمدحسین بن علی عسکر ارسنجانی
خوشنویس مشهور عصر قاجار
خط نسخ
نگارش ۱۳۰۰ هجری قمری

